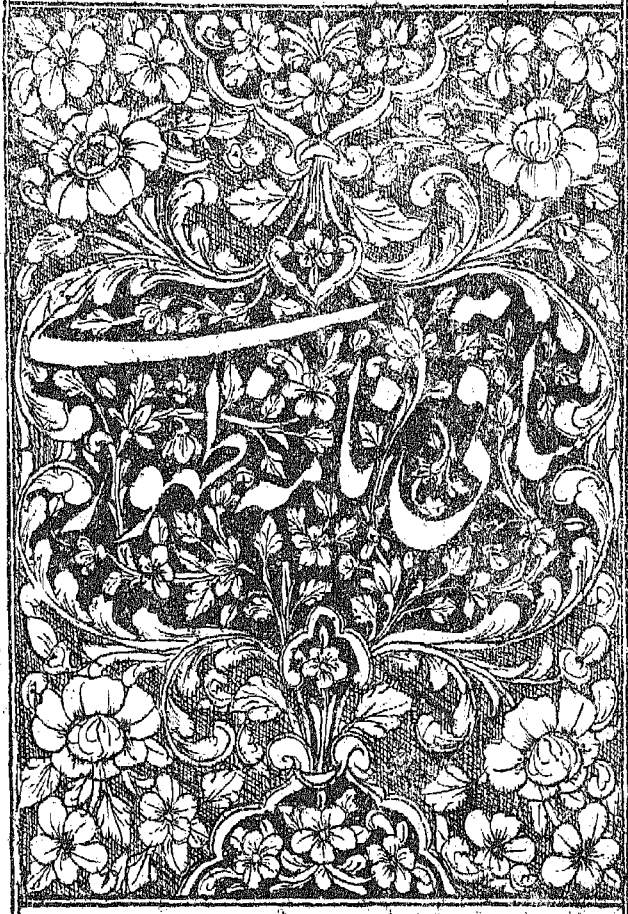
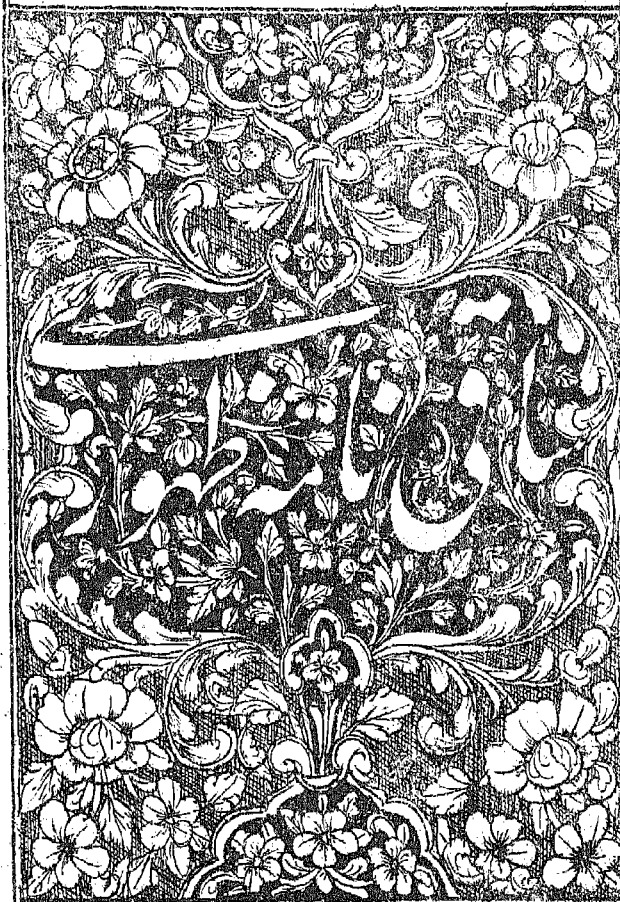


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



وآلهم خير
البرية
عليهم
السلام
والسلام
عليهم
السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مكتوباً



در مطمح نوری نشانی از کتب طبعیه و متنی
در بیان

PE552

بسم الله الرحمن الرحيم

شربت یا ده طارثرم تاک را حله
 شرب شفق در خم شام اذوت
 و زوت که فقه در کام شاف
 کله گوب ملتتی سرغم ازو
 ازو بست که فزه که آفتاب
 اسه الا دمنه تا بکلی ۱۲ رجب
 طلبکار او دیس و سحر
 یاسه نسته ۱۲
 یکی در جن را با دست نیاز
 بر از نقل انتر که خوان سب
 دهنه ساغر نقل را که را
 بجام کلا را تب صبح داد
 که از هر ساقش که و دست
 که شد نقل انتر که خوان سب
 که دارد شرب بیواش شام

شنایا هر سه از دو پاک را
 که خوب نشد را صورتی بجام از دست
 از دو لا که نشد بر فرق سے
 رگ تاک ایستد را نیم از دو
 سکون در شش معنان با شش
 پرستار و نرسد و ز ابر
 یکی در جرم پاپی نسبت نماز
 فی شش نینان بزم طرب
 که در طرب بزم چشم که را
 زخمی نه میخیزد سر باید ادا
 خمار که را که خوش نشد
 که در مجلس شادمانی
 شقایق از دست سر خوش مردم

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

درختان را بیاورد و ز کعبه و
در فضیله و کثرتش و دو طوفان
ز بهر آنکه در کتب است یازده
و شوق شراب شبنم راز
صوفی که کنان صبح از جام مهر
مهرش بر آب کعبه مست کند
و شرحی که در کتب ماه و سال
بهرین چمن بهر مهر شبنم
بطلقت از مراست فغض و دو
بی میکش در فیض و عطار
نیم آری آن رند بخی نهان
چرا می نه نوشتم بهار آمدست
کشیدیم و در جوان برگ و نوا

بهرش از ان صورت چهره و
ظلالون دل در چشم اندرون
بدر و سرخویش را سبزه خمار
و پان مبه فو به خیمه سازه باز
سست و احم شب و یو چهر
سکان دار و کعبه مهره مار
بست در چرخ پر کشته جامه لعل
ترا شیده از که را با ساغر
که و نسیم در فرم رندان نهاد
سیار است به فصل بهار
که اوردم از بی فشان نشان
نهال نشان طعم بهار آمدست
بدونیک و پیر و جوان بر اصداف

درین کتب است یازده
و شوق شراب شبنم راز
صوفی که کنان صبح از جام مهر
مهرش بر آب کعبه مست کند
و شرحی که در کتب ماه و سال
بهرین چمن بهر مهر شبنم
بطلقت از مراست فغض و دو
بی میکش در فیض و عطار
نیم آری آن رند بخی نهان
چرا می نه نوشتم بهار آمدست
کشیدیم و در جوان برگ و نوا

در تعریف بهار

بهار است ز کس قبح برگرفت
بهار است بی می حرام است نیست
بهار است ای ماده خواران بهار
بهار است ای طبعی شوه ماد
بهار است خشت و برج کن کرد
بهار است بلبل بر آورد خوش
بهار است گو ساسته جان فزرا

بروشت چمن لاله ساغر گرفت
بر احوال زیاد باید گرفت
فرارست تجمیل و خط فرار
چستان می نشینی حمادست حماد
مے کشته و در و شکون سال نو
بخت نیست بنیای قفل و خوش
که آمد طافت بسیر هوا

بهار است ز کس قبح برگرفت
بهار است بی می حرام است نیست
بهار است ای ماده خواران بهار
بهار است ای طبعی شوه ماد
بهار است خشت و برج کن کرد
بهار است بلبل بر آورد خوش
بهار است گو ساسته جان فزرا

بروشت چمن لاله ساغر گرفت
بر احوال زیاد باید گرفت
فرارست تجمیل و خط فرار
چستان می نشینی حمادست حماد
مے کشته و در و شکون سال نو
بخت نیست بنیای قفل و خوش
که آمد طافت بسیر هوا

بهار است ز کس قبح برگرفت
بهار است بی می حرام است نیست
بهار است ای ماده خواران بهار
بهار است ای طبعی شوه ماد
بهار است خشت و برج کن کرد
بهار است بلبل بر آورد خوش
بهار است گو ساسته جان فزرا



شربت شفا دہ طہریم تاک را
 شراب شفق در خم شام است
 و زوش کر فہم در کام شے
 کلد کوب مشتقی سر خم ازو
 از دست گردہ گرافت
 طلبکارا و دیسے و سحر
 یکی جزئیات است نیاز
 بر رنقل انور خوان سب
 و ہمد ساغر نعل را
 بجام کلا را تب صبح داد
 کہ از ہر ساقش گرو دست
 کہ شد نعل آن سحر نادر
 کہ در و شراب ہوا شیش بجام

شربت شفا دہ طہریم تاک را
 کہ خورشید را صورتیکہ بجام است
 از و لاکہ شہ بر فرق سے
 سحر اضافت بیاضہ
 رگ تاک ایسہ را خم ازو
 سکون در شیش ہمنان باشا
 پرستار اورندے و ز ابد سے
 یکی و جرم پاسے نیست نماز
 فی شب نشینان بزم طرب
 کہ سطر بزم خم شہ را
 رخصت نہ فیض سر یاد داد
 شمار کہے را و کوثر ششکست
 سے واد و مجلس شہادے
 شقائق از دست سر خوش دام

بہانہ مصنف در ہند
 کتاب شفا دہ طہریم تاک را
 از ہر ساقش گرو دست
 کہ شد نعل آن سحر نادر
 کہ در و شراب ہوا شیش بجام
 شربت شفا دہ طہریم تاک را
 کہ خورشید را صورتیکہ بجام است
 از و لاکہ شہ بر فرق سے
 سحر اضافت بیاضہ
 رگ تاک ایسہ را خم ازو
 سکون در شیش ہمنان باشا
 پرستار اورندے و ز ابد سے
 یکی و جرم پاسے نیست نماز
 فی شب نشینان بزم طرب
 کہ سطر بزم خم شہ را
 رخصت نہ فیض سر یاد داد
 شمار کہے را و کوثر ششکست
 سے واد و مجلس شہادے
 شقائق از دست سر خوش دام

<p>بروئے چمن لاله ساغر گرفت</p>	<p>بروئے چمن لاله ساغر گرفت</p>
<p>براجوال زہاد باید گریست</p>	<p>براجوال زہاد باید گریست</p>
<p>فرارست تھوئیل در غط فرار</p>	<p>فرارست تھوئیل در غط فرار</p>
<p>چسان می نشینی حماسے جھاد</p>	<p>چسان می نشینی حماسے جھاد</p>
<p>سے کمنہ دارو شکون سال فو</p>	<p>سے کمنہ دارو شکون سال فو</p>
<p>بخندست بینامی قفل زخوش</p>	<p>بخندست بینامی قفل زخوش</p>
<p>کہ آمد عطا فت بسیر تھو</p>	<p>کہ آمد عطا فت بسیر تھو</p>

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بریا خوش تر از نده در گور کرد
 ز لبس کرده ز به از شربت نفوذ
 تیرس از خندا بگذر از کوشه غایت
 ز سر برکش این خرقه نازق و شید
 ز عمامه بگذر که در کار نفوذ
 ز سر خود زلف زلف در هر چه بخت
 نه صاحب حال بر خود میبند
 ز او صدای زندان قحب کن
 ازین پیش خشن تناسر ان
 خرابست مهوره عقل و شوش
 خنوا سپه بنای بقار خراب
 بیا مهر و من لبینانه آس
 سیاهست سر خورده بدان
 و گرنه بفرعین آن گوش دار
 گرو ساریر شیم دی رخت پوش

بنام بان قصه گردون بنام
 ز به بار گایه زمین آسمان
 شمال و صبا خاک و ب فضا
 در از سدره کوشمان ثواب
 بلند که بر آورده مشطاق
 اسب شمش ز غار اسه کو و قمار

همان بر تو چون دیدم کور کرد
 عجب گر نبوی شیشه آب طو
 مکن شجره را دانه دام و لوق
 بفرسود جان تو در قید کبر
 سبب سبب بزرگ بدست تازیت
 تو شنگی می بینم که ناموس خست
 نه از رسته قصبه کمن
 بدون کش ز دست طبعیت غمان
 با باد و شش در خرابات کوشش
 مکن پای بستی از لای شتاب
 اگر میوای زلفی است باس
 درین پای سبزه و شمع همان
 تو ان گفت شاید یک از هزار
 که چشم تو خون بار و از رشک گوش

۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و در صورت لزوم
 بایستی مورد کار اندازی
 و تعمیرات اساسی
 و در صورت لزوم
 بایستی مورد کار اندازی
 و تعمیرات اساسی
 و در صورت لزوم
 بایستی مورد کار اندازی
 و تعمیرات اساسی

تاریخ و کتب و کتب و کتب
و کتب و کتب و کتب
و کتب و کتب و کتب
و کتب و کتب و کتب

[illegible][illegible]

۱۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱. **مجلس شورای اسلامی**
 ۲. **مجلس شورای ملی**
 ۳. **مجلس شورای عالی**
 ۴. **مجلس شورای محلی**
 ۵. **مجلس شورای اعلیٰ**
 ۶. **مجلس شورای عالی محلی**
 ۷. **مجلس شورای عالی محلی**
 ۸. **مجلس شورای عالی محلی**
 ۹. **مجلس شورای عالی محلی**
 ۱۰. **مجلس شورای عالی محلی**

[illegible]

اگر از دزدان باوه بر تو برون
اگر گلس جاش فند بر بجز
شود که نصیب طبع یکت ایاغ
اگر شمشش فقر را بد و هت
از و طعنه یاد اگر باور
زند و دو که جو طه در لاس او
نشانی بر آشت افکار شود
برنگی که گر دوش فلق نام
نوری که از عکس جاش سها
برد ز که در مجلس شمع و شتاب
بدو که که زور و سب خط کلام
بجای که در بر بیک آخر کانی
بفتیک یک قطره اش سید رنگ
بفغنه که در دوش کشد در در
بجو د که گر ابر از و غم کشد
سید کاری از و دوش سید عذار
چکان از و قطره در کوشش که
فتانی از و شمع بر بال نارغ
برد گشته بر عجب که زو کار
گداکی که نور از و گر بکالی
ز نورش اگر شب شود مبره در

بایمان شود که در راه نمون
نه سینه جسته ابر یا قوت بار
ز رویش توان کرد روشن چرخ
که با به برفق طوفی نه
ز جبار گشته اسکن در
پر به چهره که دو سهرای او
از و بیک تر که دخت شود
چو یا قوت ریزد لال کلام
بجو رشید عیشند که قه صیفا
ز یادش فند باوست و خراب
نقطه بر ترا و در شین شام
و حل ترا کند نو اجرت تر
نفت که جسته ز مغز رنگ
ز لاشش که بر تو تر مر در
ز مغز نباتات حاتم کشد
گل حرم د که کند در کنار
ر سب که شمع و هم گوید خبر
حسره ابر طاعتی صحن یارغ
و در این شبش گل صد بهار
شب اول آید با و ج کمال
شود بر رخس خال جرم

کند در راه مقام در
ای یاد از و شتاب در
سین سام از و فود
نقطه یاد در و شتاب
نفت که جسته ز مغز رنگ
ز لاشش که بر تو تر مر در
ز مغز نباتات حاتم کشد
گل حرم د که کند در کنار
ر سب که شمع و هم گوید خبر
حسره ابر طاعتی صحن یارغ
و در این شبش گل صد بهار
شب اول آید با و ج کمال
شود بر رخس خال جرم

سای نام و نور
نور ساید شود
کند در راه مقام در
ای یاد از و شتاب در
سین سام از و فود
نقطه یاد در و شتاب
نفت که جسته ز مغز رنگ
ز لاشش که بر تو تر مر در
ز مغز نباتات حاتم کشد
گل حرم د که کند در کنار
ر سب که شمع و هم گوید خبر
حسره ابر طاعتی صحن یارغ
و در این شبش گل صد بهار
شب اول آید با و ج کمال
شود بر رخس خال جرم

نور ساید شود
کند در راه مقام در
ای یاد از و شتاب در
سین سام از و فود
نقطه یاد در و شتاب
نفت که جسته ز مغز رنگ
ز لاشش که بر تو تر مر در
ز مغز نباتات حاتم کشد
گل حرم د که کند در کنار
ر سب که شمع و هم گوید خبر
حسره ابر طاعتی صحن یارغ
و در این شبش گل صد بهار
شب اول آید با و ج کمال
شود بر رخس خال جرم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰

ای که در کمال و اوج است
 خورشید شود و در اوج است
 دغل و غشای از اوج است
 بهار است از اوج است
 سحر است از اوج است
 لایست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است

<p>تو در چشم از جالی در چشم است نثار در چشم است از جالی در چشم است زن لاف میزند که به چشم است به زور و غلامش میس نکوست بهشت قهر پیش چشم است بدان در روز و از روز و میس اگر با ده چشم در جام در چشم بنام دست بر می خاست نه تنها خود دست این چنین که جفا</p>	<p>تو در چشم از جالی در چشم است نثار در چشم است از جالی در چشم است زن لاف میزند که به چشم است به زور و غلامش میس نکوست بهشت قهر پیش چشم است بدان در روز و از روز و میس اگر با ده چشم در جام در چشم بنام دست بر می خاست نه تنها خود دست این چنین که جفا</p>
--	--

استخوان از کمال و اوج است

در دست اول روزگار

<p>گرفت دست بر عهدشان زهر خوش همه زیر دستان نبال تشنگین زهر یک جدا احتوا بر کعبه به چرخ ز نزدیک و از صلیح دور در آن که امر واپس تر از او است عمل خوب چون دشمن خانه در آن که امر واپس تر از او است در آن که امر واپس تر از او است در آن که امر واپس تر از او است</p>	<p>برآورده از شهده و شان زهر خوش همه گداز طبعان خرف غم کین همه رستان یک کین اندر کعبه به دست یک از شراب عرو همه کس و کین کس خانه همه از شمع نایان یک خانه همه در صورت همین شخص گفت همه در صورت همین شخص گفت همه در صورت همین شخص گفت</p>
---	--

ای که در کمال و اوج است
 خورشید شود و در اوج است
 دغل و غشای از اوج است
 بهار است از اوج است
 سحر است از اوج است
 لایست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است

ای که در کمال و اوج است
 خورشید شود و در اوج است
 دغل و غشای از اوج است
 بهار است از اوج است
 سحر است از اوج است
 لایست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است
 از دست است از اوج است

9

محمد صادق قزوینی

Page 2

د. محمد صالح المنجد



10

١٠٠

۲۷

اسے بھگت
از جان

بصدق ارشاد تمسک وفق
نہندت براتش جو گری کنند
سینا طرک کشاے سرا سر گره
مبیدان یارب بیاہ گریز
بخوابش کلمہ گریز از عشاق
ز بس بربرمے مایہ نیش و دوق
کہ قوط شد بحر و کان را چہ شد
چہ نیش افسانہ نوش حبیب

منید و سرانبار گردن و فضا
 درستی بر سر چو زنی نشد
 چو دنبال عترب گره بگره
 بر قطع هست چو هست ارض تیز
 در میان باز تر در طبع از شقائق
 مفاجا در آتش را نشان محق
 همه نورش بر میان راجع شد
 همه خار گل در ملکاتان گسست

خطاب رسالتی

بیایا ساقی که خرمین گل بیایا
موسون مست موسون مست
بیایا به خرامنده طاووس مست
بیایا ای پرست نام ساقی لقب
ملک تخت ششم از جان بر دتاب را
قوئی لاله رو و تر و کفرین عذار
خطاب تو مستغنی ماه و شش
دتاب رخت چشم بد دانست
برندان فردی شنس نریان
برویم در غنچه دلستن چرا
چو گردید واقع که چشم سیاه
چو دنبال ابرو گر کرده
بکش پرده بر چهره ای رشک ماه

تو گل من خزان دیده بلبل بیا
 بنه بر سرم پاکه ^{سکه} رفتم ز دست
 بس بر نشان شرح جام طرب
 جهانک ^{سکه} چشم پر خواب را
 منم صاف دل ^{سکه} زند قیوی گوار
 مرانام ^{سکه} بیا ره آه کشش
 نگاه مرا ^{سکه} درین بارغ به
 حدیث ^{سکه} دکو آه لب در نشان
 تبسم ^{سکه} بلب در سخن چرا
 نگه باز گرداند از نیش راه
 کمان ^{سکه} سیه تو زره کرده ^{سکه}
 که دور ^{سکه} نقاب از سحر هم نگاه

[illegible]

اسکے دراختیار خود
نہیں ہے
فاسی ٹھونٹھوں
کے بیگ بنندہ و باریں
مسلمان آسائیں
آؤں تو غائب
نہیں
اسکے لئے
آؤں تو غائب
نہیں
اسکے لئے

[illegible]

سائنس دانوں کے لئے

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۲

[illegible]

اسے اچھا
مفروضہ قرار
دیا گیا ہے کہ
کارڈل مسٹر
جی۔ ڈی۔ ماسٹر
کی فرسٹ کلاس
ٹکٹ پر اس کے
ساتھ اپنے
اسے شکر
وہ جسے
اسے اپنے

۲۹۴
 دل است که آواز از
 ساخته ساخته بگوید
 عجب بجز اینها یافته
 از دل حاصل شد خود
 با نفس هم گویب در آن
 است غمخوار است جان
 ۱۳
 غمخوار است

<p>انسان جانتاں پرین خیر حیرت خور دست بدہ سائیا جام پر برتر بدہ + مگر عقل سپید آکند جو هر پرست مرا خواہد کہ در سے نشینے اعتبار مبن حد بضامن بخت سچانست سچانست دل کیکن بدین در میان روی دل</p>	<p>کہ همچون دل من زهرت پرست ادا دل بادہ لعل تلخ کبر بدہ بروں آرام از جو هر دل سرست وے دل غریبست خوارش مرا دل کیکن بدین در میان روی دل</p>
--	---

در قمر مستطیل

دست اینک مجنون را آورد
دست اینک گردید زاری فروش
دست اینک عشقش نظر کرده است
دست اینک دل داد پروانه را
دست اینک مهربانی با نند
دست اینک زهر غمش نوش است
دست اینک زهرش نکات پرورست
دست اینک تیربار برود و است
دست اینک شد غلوت پر عشق
دست اینک زهرش نهاد زه خلایق
دست اینک ناز زبان می کشد
دست اینک در سینه برود و است
دست اینک قتل گنج خود است
دست اینک زهرش در
دست اینک ساقی پرستی کند

دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی
دفتر اسناد و کتابخانه مرکزی
تهران

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴

اساتذہ اعلیٰ
فردوس مستعار
اساتذہ اعلیٰ
شعبہ عربیہ اسلامیہ

الحمد لله

مجلس انوار

۲۹

ماستک که آورده اند
ماستک ساسانه میگوید
نملک یزدان

سید علی حسینی
سید علی حسینی
سید علی حسینی
سید علی حسینی
سید علی حسینی

بالفلسفہ کتب و تراجم
و طواریک و کتب و تراجم
کشف و کتب و تراجم

۱۲
ای برون

انزان جا تم پر پیر خیرست خورست
 بدو ساتیا جام برتر بدو
 مگر عقل سپید کند جوهریست
 مرا خواهر کردی نشین اعتبار
 مین صد خفا کن سخاوت بکل
 و شیرین

که همچون دل من زهرت پرست
 ازان بادو لعلی چو گلبر بدو
 برون آرم از جوهریست
 و لے دل غریبست خواش بدو
 و لیکن بدین در میان روی دل

و نفوس متزلزل

دست اینکه عجز و بنا ز او رود
دست اینکه گردید زاری فروش
دست اینکه عشقتش نظر کرده است
دست اینکه دل داد و پروانه را
دست اینکه ششهای بسته زند
دست اینکه زهر است فروش او است
دست اینکه خوش نکست چو زهر است
دست اینکه تپانده زود و راست
دست اینکه شد خلوت بهر عشق
دست اینکه زهرش نماند در خلقت
دست اینکه ناز تیان می کشد
دست اینکه در سینه نهاده است
دست اینکه فتنه گنج خود گشت
دست اینکه اگر دید زود و شکر
دست اینکه ساقی پرستی کند

[illegible]

[illegible]

۱۲ روستا
 ۱۳ پشته
 ۱۴ پشته
 ۱۵ پشته
 ۱۶ پشته
 ۱۷ پشته
 ۱۸ پشته
 ۱۹ پشته
 ۲۰ پشته
 ۲۱ پشته
 ۲۲ پشته
 ۲۳ پشته
 ۲۴ پشته
 ۲۵ پشته
 ۲۶ پشته
 ۲۷ پشته
 ۲۸ پشته
 ۲۹ پشته
 ۳۰ پشته
 ۳۱ پشته
 ۳۲ پشته
 ۳۳ پشته
 ۳۴ پشته
 ۳۵ پشته
 ۳۶ پشته
 ۳۷ پشته
 ۳۸ پشته
 ۳۹ پشته
 ۴۰ پشته
 ۴۱ پشته
 ۴۲ پشته
 ۴۳ پشته
 ۴۴ پشته
 ۴۵ پشته
 ۴۶ پشته
 ۴۷ پشته
 ۴۸ پشته
 ۴۹ پشته
 ۵۰ پشته
 ۵۱ پشته
 ۵۲ پشته
 ۵۳ پشته
 ۵۴ پشته
 ۵۵ پشته
 ۵۶ پشته
 ۵۷ پشته
 ۵۸ پشته
 ۵۹ پشته
 ۶۰ پشته
 ۶۱ پشته
 ۶۲ پشته
 ۶۳ پشته
 ۶۴ پشته
 ۶۵ پشته
 ۶۶ پشته
 ۶۷ پشته
 ۶۸ پشته
 ۶۹ پشته
 ۷۰ پشته
 ۷۱ پشته
 ۷۲ پشته
 ۷۳ پشته
 ۷۴ پشته
 ۷۵ پشته
 ۷۶ پشته
 ۷۷ پشته
 ۷۸ پشته
 ۷۹ پشته
 ۸۰ پشته
 ۸۱ پشته
 ۸۲ پشته
 ۸۳ پشته
 ۸۴ پشته
 ۸۵ پشته
 ۸۶ پشته
 ۸۷ پشته
 ۸۸ پشته
 ۸۹ پشته
 ۹۰ پشته
 ۹۱ پشته
 ۹۲ پشته
 ۹۳ پشته
 ۹۴ پشته
 ۹۵ پشته
 ۹۶ پشته
 ۹۷ پشته
 ۹۸ پشته
 ۹۹ پشته
 ۱۰۰ پشته

پیشہ کار کا نام

نشان چو توان گفت از بی نشان
مگر عشق بخشد زبان را زبان

سہ ماہی نامہ نیکو روپ سے

[illegible]

میں نے
عین غرضت کردہ
خود گیم نیت وارن
صحت مانو ۱۲

مصلحات عشق
اسے باز سے عشق
ضمیمت بیان یکدام
عشق گمشاد و نسیم
در نویدر اشور در کربلا
را از یاد ببرد ایسے ۱۳

میں نے
کدائے عشق آن روز
میل خواہش

[illegible]

کسے کو کہ درین راه تپا کسند
 ز قطره دایمان لقمه سبک کسند
 هوس قصه ناموس دارد درین
 ز بیدار و عقل ست افغان کسند
 نباشد دل از عشق گریه و درد
 فرو رختن پیش طاق زمان
 مبین طعنه بازوئے مهر وفا
 کند چون شمع عشق پا در رکاب
 بر و بر در عشق در لیزه کن کسند
 زمان ریزه عشق بر دار زاد
 نه منی شب عیش روی فراغ
 غم عشق پیرایه عیش نیست
 دل آینه طعنه یار نیست
 فرو بار از دیده طوفان عشق
 بس که ز رو و رسم خود را مبارز
 چو خواست بهر عیب بار نیست
 نذران عشق اگر در جگر
 ز عشق اگر نیست آتش فروز
 نیکست اگر گریه عشق جمع
 نمی بود اگر عشق فریاد زور
 نپدید اگر عشق گردن به بند

مگر کس عشقت بهایت کند
 مگر از عشق آورد شست و شو
 مگر برکش شمع عشق تنغ
 مگر گیرم از عشق ناول غم
 بدن بی سرست و صدق بی گهر
 نکرده اگر عشق تمسیه آن
 مگر عشق بر کن زمین را ز جا
 فتنه در جهان شکست انقلاب
 زاکلیل شاهنشاهی موزه کن
 که دورست را و دیار مراد
 اگر عشق روشن سازد چراغ
 تب عشق در مغرورت نشست
 اگر حقیقت عشق در کار نیست
 غنیمت شمر فصل بنیان عشق
 اگر طالع عشق داره بجای
 گریه ساز خود را و عشق حبه
 قطره فان آتش شوی خام تر
 کند شعله آتش غم سوخته
 که می برد پروانه را کسب
 جهان را از شیرین نمی بود شور
 نمی یافت پیماک کا کل کسند

در بیان حقیقت و کمال

(Handwritten notes at the bottom of the page)

کرمی و صفت پیدا
اسم الحسب ما
بر اسم الله
سه روز است
از اول وقت
ماه چهارده خرداد
در سال
شهر ابان
روز دوشنبه
حاصل اینست که در
این روزها

ساقی نامہ ٹیبلٹ

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

[illegible]

ز رخ طعنه در کار خورشید کین
 چو با عارضت دین تقابل شود
 صیقل درین دین چو دارن نگاه
 رفت که در شکم کشیدست نم
 مکن ظلم بر گوش ارباب راز
 ز چرخ جفا پیشه احسان مجوس
 مگو سازنا پیدا و جانفزا است
 کسی را که گردان بقانون نیست
 چو نه بر که او دیده گردید باز
 معنی بیاز خست بر تار زن
 بیا از دجاره تشاری در آس
 بیا از عفت نغمه بر دار جنگ
 بیا سله بایر ده را ساز کن
 فرو کوب ستانه را ده سماع
 کس گشته رقص این زمین
 براس تماشا نظر بر کشا
 بکش از جبین پرده برکش خروش
 صغیر فی و قتل می خوش است
 بیا ای نواز ساز بر که ده تن
 زامرو گه مردیش و سروا
 به تنی باد و درم زمر جان لب

ز دین حاقه در گوش ناسید کن
 دل ماه و از ع از جلا قبل شود
 شود و جنبش با که دور ماه
 ز دل آه سوزان بر آرد علم
 صدق را بر آرد گوشتن ساز
 مردش مذکور بدستان بگوس
 که تارش ز شریان اولی و کاست
 قدش بر آرد بار بار خیاک سناست
 چو طهور در بر ده گفت ست را
 که می چید از غصه رگهای من
 زمانی سجا طرازی در آس
 که چنگیز عزم نیزه طبل جنگ
 طرب میرود و انکس آواز کن
 که دایره و دایره گاه شمار
 که دسی فتنه نیست بر خورشید
 که چون شلی نهم بر سر خیش
 که چون نی سرا باشد هم چشم و گوش
 بی قیل و قال مرد علی خویش
 ز خوشیم حق ساز بر دار
 زنی صورت در دم بی چشم سوس
 که رنگین شود نمونان طر

[illegible]

دست
نیا که با سبزه
یک عیش و شادی
نیز از تو سبزه
در طوق گلستان
نیز از تو سبزه
نیز از تو سبزه
نیز از تو سبزه

این را در کارگاه امیر کبیر
 در روز شنبه ۱۲۰۳
 در شهر تهران
 در روز شنبه ۱۲۰۳
 در شهر تهران

نیمه زینت سلطه ریت کس که از رشک محبتون برون آید که فریاد میخیزد است هم پیش که بلبس لبین و انگه اردوستان چو پروانه گیرم که بیان شمع گفتم که سمن در اندکمه از خوان که از غمزه دل شتر آید شده که بر چیده زخم از دم شمع ناز که ز صفاش گوشت از پروان چو دایع تو سهر در گریبان کنه که نذر خرابات شدین چراغ خدا از بهای تو ام آفرید حکم تو معزول شده از عمل نشستم تماشا کنان بر کنای شرابی اگر گریه ستانه نیست نذر دینک زخم حریفی بگو همین با تو دارم سره عالم ز دستش نگرم شراب طهور پری که دهنی خور و پشت دست نگه کن رود پیش اگر من روم چونام ست منبل چو موی تو هست	زینت لبم زینت کس بشوید زینت جون آدم ز دم در محبت است خاسته شده تا که ام آید چنان شد آن رتبه حاصل که در پیش جمع ز شور را پیشم سرست نشان جلوه از چشم مرهم ازاد شد بر چینه نباشد و کم را نیار حکم تو در گریبان مرآت جان چه گله که راست به امان کنه نیارم بسبب دل داغ داغ ز جود تو که در نیارم کشیده چه در کارش عقل که بطل مرآت در کار خود اختیار حکم تو اگر عقل و دین نیست خبر دارم از خویش بنای روت ز سودا که کون و مکان غافل بسایه که که کند جلوه حور گاهم ز چشم تو که دیده مست بهی که که گشتن روم کدام است جنت چو کوئی تو هست
---	---

این را در کارگاه امیر کبیر
 در روز شنبه ۱۲۰۳
 در شهر تهران
 در روز شنبه ۱۲۰۳
 در شهر تهران

این را در کارگاه امیر کبیر
 در روز شنبه ۱۲۰۳
 در شهر تهران
 در روز شنبه ۱۲۰۳
 در شهر تهران

سابقہ نامہ نمبر ۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

والله اعلم

سید علی حسینی

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی
مجلس شورای اسلامی

مقدمہ کہ روح از جسم بیدار

موقوف و مکاشفہ کراچی

10

۱۲۰

1000

۱۰۰

17

۵۰

سید الشہداء

10

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ز قفل بر بر سر
 عطار و در او
 بر بزم
 سماع شور و سرور
 عینار و روضا
 شب و روز
 فلک گوشت
 چنان تنگ کید
 چنان افی
 بزم گشته
 ز تخمش فلک
 سخاوت
 با سنا و طبع
 لبها میبارد
 تحقیق
 فروخوانده
 مراد لطف
 ز غم خای آ
 بنا که چرا
 همیشه
 برایش کرد

[illegible]

غلام	مقام
بقایا	سیر
مضبوط	پنگ
زمینبر	رزار
که از آن	ن
که تنه	کتاب
که گنج	لال
که گنج	و خفا
که مریم	خفت
ز زمین	ط
ز خاک	ن
که ن	ندل
باب	شوق
جها	او
نهان	ست
بجز	او
عالم	"
سر	ماه
که در	ست
دور	شان
وز	کتاب

نامہ از آن کہ فکر
 فلک میں از آن صاحب فکر
 غم غلام علم
 سیر و سیر
 ران زود زخمہ
 رخ گلچین
 رخسے راہ لب
 نیز خواران کنند
 در زمین بست
 رخ را زہرہ
 گشت با
 دانش ملی
 شش را جو دریا
 ادوستش
 ان ترعیان
 چشم فراست
 اربابے او
 شد از خواب
 رسالہ نسبت
 نسبتی نیز
 ہنیش
 سر صفت
 سر صفت

سلام
 بیرون
 بر تار چنگ
 شکر گذار
 بیان
 تیش حساب
 در درویش
 گدازان
 زهره رعیت
 تیش و نشاط
 تیره زلف
 کمان نایبان
 گرم
 روم
 غم
 تر برد و آواز
 قطره سرخ
 سر ایاز
 بیدار
 نگاه
 آواز
 در لباس
 بر و جواب

و گویند که آن عده ای که من و او را می بیند با یک بیان در مجلس سخن می گوید و در حق ما بدگوار دارد اما ملت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ساقی نامہ پورے

✓ 57.61

الحمد لله رب العالمين

U.S.

۱۲

1920

11/11/71

۱۳۰۲

10

میرزا

البريد

61-10474-10

بسم الله الرحمن الرحيم

11/11/11

14/12/2019

10

100



١٢

1961

1990

100

7-10

١٠٠

100

10

100

پتہ ہم چون چاکہ ان کمین
نہر بش نے زدا گہ صبح دم
نذارند چون عارضش آب و تاب
ہر آنکس کہ افتد ز طاقش
منعم از وقایش چو راز زبان
و طبعش رسد گہ بوسط شمال
ز رایش سودا گہ بر آب و تاب
بیاساتی ای مائیشیں دستور
سودا گہ بر آب و تاب

فلک نشین و تنی بند بر زمین
نیشد بیالم فروید ^{است شنیده} علم
بیت این ماه ^{است} این آفتاب
و بعد غم شود حضرت آب و گلش
رواد ^{است} اگر نه ^{است} فروز ^{است} بیکان
افت ^{است} قدش چون ^{است} نوید ^{است} دال
رخشد از ^{است} و ^{است} آفتاب
از ^{است} و ^{است} آفتاب
از ^{است} و ^{است} آفتاب
از ^{است} و ^{است} آفتاب

بد پیروی زبان از حرف غیر
و پروشی زبان زنگ ملال
تر یا حبس با فلک در گما
شد شاه ایوان احسان توئے
نهار جهان باس زبان تسبیح
ز تخت تو بالیده ایوان ملک
ز رخ تو به نظر باز و سے فتح
ز انداز تیغ خطر مرد و داغ
کمان ترا تیر مویخ دوز
صیثیت معدول از کم و کاست
بوالانزادی نذارے عدیل
بروز شکار تو بهب نام گو

و خطاب اقبال نمودن
 و آئینه خاطر و دودن
 و اسرار شایسته آگاه
 به میمان صاحب خوان تو
 بلبه قبیله ملک ایمان تست
 و بعد تو نازیده و گویان ملک
 کمان تو مشوق ابرو و فتح
 بر آواز کوست ظفر و سماح
 سنان ترا آب خورشید سوز
 کلام تو صفت رقیه راز
 سخن از شناسے تو گرد و دامن
 بنظر آره گردن و آرزو و گو
 و آرزو و گو

4

९

مفتی صاحب دفتہ شریعت
دائرتہ اسلام آباد
از خانہ کتبہ دار الفکر
الکلیہ اسلامیہ دار الفکر

۲۰۰

مجلس شورای اسلامی

کتابخانه خوارزمی

که از غار قو قو در دل
بمن نشان دادند

چونیت کند کار بر بلج که تنگ
ستاند شیران برای حیات
کندت تند بر شیرایک صدید
ز مذبال تیموز اندازد تو
کشاید نقاش از دیروز بال
چکد آنقدر کبک را خون رد دل
شود فارغ آهوز نید بر شش
کبوتر ز دوست نذر دهنده
دل هر که در دام مهرت فنا
دهد کام خاطر تناس تو
پرستند گان سه و آفتاب
ز غارت تناس هر گلبسته
که از خم تیغ بر است سپرد
نگارم گنדרه بخورشید و ماه
چو بر خیزد از شمع رویت نقاب
فنا چید از چهره خور خال
بے تو نیاید بهر دماه
ز زنج و دناست بگا و سخن
گفتن چو بریزی در دل نایب
چو سر سوی پائے تو در امان برد
دیزین بهوس دود از مجرت

در آید بدم لاله غزلان بنگ
ز رخ تو پرستش آید بخت
خویر پیچ چون رگ بر افغانی صید
که گیرد سر راه بر باز تو
ز تیرت شود بال پوشیش و بال
که سرازند منتظر طوایف ز گل
کنند عشق فداک صید سرس
بابونگه پا دار در دانه بال و پر
کشایش برویش چو صیاد
ببالد نگاه از دست اشا صید تو
ز حضرت سب در روز عجب و خواب
که در سینه گل زند ناست
که صد زخم از زخم مرهم نخورد
خیالت نباشد اگر خضر راه
به پروانگی برزند آفتاب
که سوزد و سپند که نذر جمال
سر راه گیسو نذر گداز
شود تو و دوش پیش تو ز غزلان
شود آب در که هر از ترم آب
گر بیان ز غیرت گریان درد
که در دو چشم تو گدازد

[illegible]

۱. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۲. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۳. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۴. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۵. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۶. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۷. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۸. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۹. **مجلس** ۱۲۰۰
 ۱۰. **مجلس** ۱۲۰۰

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

بهر کوه از انبساط ط
 ز روزه بستن کارها
 بعد از مدت زمان موم در است
 کند آتش ناطق و نجوای
 بر شکله غوغا و رخساره
 چنان روز و هفته و سبوع الذیال
 بقارون عده و همدوم و همدان
 دل خصم و روزگار
 چو بخت عدو فتنه مفتون خواب
 بر آینه نقاشی شده دادگر
 دعا های ارباب حاجت قبول
 سینه جستن و ایام عجب و شیناز
 و قافله و جود را پیشه
 ز تر دشتی سانه روزگار
 خرفیان سینه اندر سبک کرده اند
 تب خاندان انخوانی شده است
 کند مالتی فخر که بوس
 خورشید کوس هر صبح و شام
 ز بس شش شمال و صبا تا فیز
 خلایق همه پائے کوبان روند
 بیاسانه اسه مجلس آنکه من

دل ننگ موران برمان باط
 بعشرت دل از پسته پسته
 پیر از دوست خاطر دشمن
 صید می کنان گرم شبگیر عیش
 که گردید یاس از هوش شوخ
 که گنجید و جیب عیش سال
 ز بس گشت به خاطر خود گران
 چو اسگر بر آورده از خود غبار
 سر اسه سنگ جو هاشم خراب
 دشت و دعا و اثر و اثر
 بد بنال هر مطلبه صمد جلول
 لصد و دیو پروای کب و فزاد
 بر آورده امید زخمت از گرو
 برون رفت خشک ز مغر خوار
 لب فخره را روبرو کرده اند
 گل بر و جهان خزان شده است
 ترغم سواد چون بر آروفس
 جهان را بعشرت صلاست عام
 ز بس گشته دیوار و فخره خیر
 بدامن کشته عطر بر زبان روند
 بیاماه خورشید سیاه من

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ازو شہدائے آلہ گویں سے خورد | وگرے خورد و خرم خوان سے خورد

مکتبہ مطہران

کیفیت طرب بان باوه خوشن
 ز خسارشان دیدہ در عیش و ناز
 گو بود حاجت بدو ناز را
 مصدق شد هر دل شود مستلا
 سنان کرده اندازن کوشی
 که گریخته از سر زبون نیست
 از این بخت گام باغ و بهار
 ره صبر ز اما بقا دل زنند
 کند که غم نیست را اسیر
 چو لب بادم گرم بر بنفشه
 نغمه آورد و غوغای فتا زبانی
 برآورده وردن طالع فغان
 بطلند چشم و دور زد و یک را
 شکر گشت اسنادش از گوشت مال
 بان شکست مغرور لب
 بچرخیده چو آن مغرور بختش
 ترا دیده صورت هزار از دوتا
 بلند آسمان شکست قانونیان
 ز استادی نعمت سازان هندی

اگر دیدم دیر اگر گوش گوش
 ناز از شان گوش بابرگ و ساز
 که آواز کرد و نواز را
 شد در شمع سخن بھر جادوتا
 در آواز و از نوای بیهوشی
 رنگ جان زندگس نیا خوب
 گل و لب لب از یکدگر سرسار
 ز شونخه به چنگ در خون زنند
 زنند از کجا سخن روانش
 دل خاره را شعله و پیر
 که نغمه دارد و سر از بزم
 در و نغمه های عنادل نهان
 ز تار شش و دوازده بار یک را
 فشاگر دینے قال آورده حال
 چکانید از نغمه های تراب
 فتادست صد نفر بر پوستش
 گل نغمه را دست از جویا
 که سبب خواست تصدیق و در زبان
 شنیدن کند و ام زاهد زرنده

[illegible]

به شکل ترازو و کدو که در دهان
 بر سگ میوه است بهار که کند
 که در حبس نفس شناسد کند
 که چون باو و چپ صدا در کند
 از و حبان غشاقی است نواز
 که نغمه در صید دل ترک تار
 بر انگشت اندازد و اسان کلاه
 پیچیده به شب سر را به پست
 به نیت تو رفت در غلظ جلوه گر
 ز لبش شوق چپ که در برده پیش
 به لب به بر چشمه سر و سرود
 که بر تار کی غم کشد آه و دار
 ز پستان روان که در شیر غم
 که در گشته سر و پیش خوان خنده
 شده نغمه از تال و زنگنه نان
 که چون تال دار و خوشان جرس
 که این نغمه ساسی است و آن نغمه
 شراب چشم و مندل و جام تال
 برائے پرسه مند کشنده
 که به نیت ز مندل گردن غلظ
 بیاد آورده حال به نواز ماه

به نیت ترازو و کدو که در دهان
 بر سگ میوه است بهار که کند
 که در حبس نفس شناسد کند
 که چون باو و چپ صدا در کند
 از و حبان غشاقی است نواز
 که نغمه در صید دل ترک تار
 بر انگشت اندازد و اسان کلاه
 پیچیده به شب سر را به پست
 به نیت تو رفت در غلظ جلوه گر
 ز لبش شوق چپ که در برده پیش
 به لب به بر چشمه سر و سرود
 که بر تار کی غم کشد آه و دار
 ز پستان روان که در شیر غم
 که در گشته سر و پیش خوان خنده
 شده نغمه از تال و زنگنه نان
 که چون تال دار و خوشان جرس
 که این نغمه ساسی است و آن نغمه
 شراب چشم و مندل و جام تال
 برائے پرسه مند کشنده
 که به نیت ز مندل گردن غلظ
 بیاد آورده حال به نواز ماه

[illegible]

کوه از زارغ بابل جو اصل و در
 که خاشاکش از زنده چو با شود
 که خراپد خسته ز درول افتاب
 نباشد عجب که بدوشند شمشیر
 که تاشد هر شب برو صد جسم
 ز چرخه که در غم که دو تمام
 کند صبح از دور دور که دل بکشد
 بر آرد و مضطرب هوا موج نور
 که گوشتی نزدیک خود را در
 شود خاکسار شمشیر افتاب
 ز پروین کت بخورده شمشیر پروین
 نه بیند هر شب هر روز سیاه
 است یان بود روز چون میل نور

فروغ آفتاب از شام عمل دهد
 چنان خاک خورشید پیدا شود
 بختناش ره یابد آن افراط
 بزد که شکل پستان در تیره
 فتنه آفتاب نور بر پیکر
 بر آرد و شب پر خورشید فام
 شود پر نور شام هنگامه شب
 که اکسب بکسب بر اوج نور
 بآن روشنی کش شود دیده و
 ز بس شمع سویمان کند نور تاب
 برین شب که آسمان شود دیده و نور
 کسیرا که افتد برین شب نگاه
 کند سایه شمع هر جا خستد

دل از قتل نور که در دوشال
 چو فانی کشته شد باغ نور
 نقش چو دیباست فرزند است
 ز نسیمین بر آن ناک اندام تر
 ز پروانه سخته کشته بر گران
 فراکت دیر پیش لاف بافت
 غرور تلخی از دور نقاب آوردند

توضیح فانی

اگر که دانا فوس کرد خیال
 در دوشال نو با و خوشی ملو
 زود فتنه شد چو خورشید بر آسمان
 تن شمعش از فقره بس خام تر
 حجابی بآن نازک در میان
 که که در آواز آن پر تو شعله صاف
 که از سایه اش آفتاب آوردند

دل از قتل نور که در دوشال
 چو فانی کشته شد باغ نور
 نقش چو دیباست فرزند است
 ز نسیمین بر آن ناک اندام تر
 ز پروانه سخته کشته بر گران
 فراکت دیر پیش لاف بافت
 غرور تلخی از دور نقاب آوردند

اسے علامت شکر
نشان اقبال کہتے
دوروں اور زمان
دارت علی ای
یہاں کہ زمین سے
عقیان سے است موت
اور علامت موت
کہ تھوڑے کے
جانب سے ملک
میں ہم اور انسان
توڑے اور
میں کہیں کہیں

بگفتش برین لشکر افکن نظم
 و گردن زبان تیغ کین در میان
 شکاش با پنج چین کتب کشود
 که ماند بسیار و م نشان کس
 تا آن تیر تلک در نگاهم که سخت
 مشغول به مجسم سپه پشمار
 ز جوش غصبت آتشی بر فروخت
 ز هر سو سوار راه نظر می گرفت
 ز دین جم از حیب آن شعله سر
 با طغی آن شد چنین چاره ساز
 بدستش یک نازنین باز بود
 بچنگال قهرش سر از تن بکند
 پس انگه در لشکر سر باز خواست
 بیکدم سر باز نیست ان برید
 چو از حکم دارای کشور شکار
 بباد عدالت جو گل بر شکفت
 مگر بود مرغ تو خالی جزا د
 تبه رفیق آن بعد است داد ساز
 بر آورد کوس عدالت پیام
 بنار داگر ابر عدل شهبان
 شود ملک روشن پرواز عدل

بحشم آیت آن ستمگر
 نشان مگوی و خوش نشان
 که حاسی در آن رستم بنمود
 بدو خم چنین و چنان کس
 که گه بنیم اورا تو انم شناخت
 منور و ماند داوود زنده بر کار
 که بر چرخ سحرین را بر لبوخت
 که در هر که معید در شمع گرفت
 که سو زنده بر یکدگر خشاک و تر
 که آب بران ریزد از خون باز
 که از سینه پیرایه ناز بود
 بخوارش از دست دریا نماند
 زهی شاه عادل نه باز خواست
 که آن عرصه را دام کجاشک دید
 سر باز رفت و دل باز دار
 بان زال محمدي ز درد او گفت
 که این معینا در کنارت نهاد
 سحر و منده افونده کجاشک و باز
 که زین کوس نیز و عدالتی دوام
 گیسایه زوید بنای جهان
 سعادت شکار است شهباز عدل

۴
کودک در بای عسلان
در بای افکار و انانی
صدیاست به خط اندازا
کنارده کجرا علم
با لغو تمام خوشه بر
بهار غریب
آن را با بار گزینند
سیک سرور دیکر اینست
از دوست از خدمت ۱۲
دل باز دارد از دور
است هر روز ۷۰ باشد
است

ساقی! کجاست آنکه در این عالم
 از لبس تو خفته و در این عالم
 بگردد در این عالم و در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم

ستم پر نیاید در این عالم
 که عدلش ستونشست وجودش طناب
 یکدیگر در این عالم و در این عالم
 که از عدل برهان شد از است
 مسبو از چو پیلو ز بند بر گسیا
 شود یافت در دیده پا سببان
 خاکش چون خونیاں پاشمال
 کند غنچه لبستگی آشکار
 مکن دشمنه گو پاک سون ز رنگ
 رواج مستل شکایت نمائند
 نذا ند کسی را از زانوینا
 بشکرا عیشش را نشنیده بهار
 رسد حسن شاید فریاد عشق

نهالی است عدل و است بار او
 که چشمشست از آفتاب
 و در او رکنون پروراند من
 و کن از ارم رو نما خواست
 فتد در زده معذرت بر صفت
 و گر حاجت افتد بخوابد گران
 و لبشستند بیگانه در و بال
 نشیند ز بلبل گل ار بر کنار
 خزان بر طرث کرده با باغ جنگ
 و چشم در ز با سنا حکایت نمائند
 اگر کرده ام من در شکره باز
 بیا ساسته آن ساعه غصه خوا
 که طر ز شکایت و سیم یاد عشق

ساقی! کجاست آنکه در این عالم
 از لبس تو خفته و در این عالم
 بگردد در این عالم و در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم

من از زده دار و خور از خیر دار
 که در و دلی خود رسد غم بفر من
 همه بختی بخت همه ماه ماه
 بر اضاوت حسن تو آید سخن
 که شمع شمع تو در کام نیست
 و صد که به دفع غبار کس نکر د
 ولی که به بردیده پاکه عشق

در کس شکوه دار و درین روزگار
 دلم ده زبان بسم که گردید فرهن
 به چون بر دلی جمالت نگاه
 لبها از این ظلم چشم من
 ز اورا خواند زبان کام نیست
 ولی چشم شب خیر کار سے نکرد
 ز نام تو در قنده لب غم و خور د

ساقی! کجاست آنکه در این عالم
 از لبس تو خفته و در این عالم
 بگردد در این عالم و در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم

ساقی! کجاست آنکه در این عالم
 از لبس تو خفته و در این عالم
 بگردد در این عالم و در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم
 ای اگر میباید در این عالم

نستاق نامہ

[illegible]

100-443887-100

سازمان تبلیغات اسلامی
بازار شاه
کتابخانه ای مردمی
بازار شاه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

این شعر در وصف حال و سوز دل است
 و در بیان غم و اندوه و در بیان
 حال دل و در بیان حال و سوز دل
 و در بیان حال و سوز دل
 و در بیان حال و سوز دل

زمین بوده ام آسمان گشته ام
 فلک فطرتم کنز و بزم گشته ام
 بدو پادشاهان قیامت من گشته است
 ز تو قیر این شمع یا وسیع بکن
 شناسندگان ز در بر مریدان
 صواب است حرف نموشی خطا است
 ز هر دست دسلی دارم و صد حضور
 بدو بنال عشق تو افتاده ام
 بجز سحر و جادو در ستمه ام
 ز پیشت چه چشم با امید بماند
 اگر قطره اتم قطره قایم
 ز هر کس خیالت جدا کنم و داد
 دل من نگه خال غم که ده بود
 بر آن دل بعد چشم باید گریست
 و سلسله کشد آرزویت هر
 فخر تا بنیاد ز پاگان فکرم
 تبویله و گردان این آستان
 سرافراز سینه با بیدار سر
 دل در سینه را به مهرت چکار
 و غا خورده هر کس فدایت شد
 ازین در گه آنکس که جوید گران

نیم این چنین سخن گشته ام
 گران گوهرم که گشت گشته ام
 بی از دست یک بلی صد بهاست
 با انصاف با حق و مراد و من
 اگر در بهاست که گریه نه
 تو می مشتی خود و روشی بجا است
 یکی دور ازین عیش و سحر و دور
 بزور و زبانه اسد دله داده ام
 ز تن گاه بر کسب با ستم
 که خورشید بر زره چیده کند
 نسیان از نیم که در خود کم
 به بیگانه آشنایم داد
 که مهرت برویش در جان کشد
 که یک خط بی آرزوی تو نیست
 آن دل که بسیند در و جهر
 ز نظاره است که شود و بهره
 کند رد و جبهه چهره آستان
 که از خاک پا سیت بردافسری
 که با لاله زار و کعبه شوره زار
 که امر و هر کس گدایت شد
 مرشش بر بدن باد و بار گران

این شعر در وصف حال و سوز دل است
 و در بیان غم و اندوه و در بیان
 حال دل و در بیان حال و سوز دل
 و در بیان حال و سوز دل
 و در بیان حال و سوز دل

ساقی نامعلوم ہے
 عین کبریا
 شامیہ الفزنیہ
 سینہ ولیدہ
 حیات

[illegible]

سپینٹ

[illegible]

۱۲۸۰ هجری قمری - در سیاه چال
منطقه کوهستانی

چنانچه بخت از مهر خندان خوش است
 دل ساده تا که خورد باز پیش
 به تبدیل بختم اشارت نما
 ز ابد آد طالع بان حالت
 ز بیگانگان شرمساری بلاست
 که فتم که سازم باین هر دو حال
 محبت محبت ز دم سالها
 دل باغ طبعان ز آذر دگ
 بهای که متاعم اگر کاسدست
 بسبب که غم سرخ ز خسار زرد
 بخاشاک می سازم انگر بنان
 فروم خورم غصه سینه در
 ز بیم شایسته بخون می طپم
 بدل گر پیغمبر گره می کنم
 تیر بار محنت کمان می شوم
 که کام و زبانی لغو عا دهم
 ز غم آسختن در ره محبت کام
 بجهنم جو بر خوشی یا غم خبر
 وفا طوق گردید در گره غم
 باز و دل زور غم می برم
 ولیکن محال است مرا دستنم

با طربش از شاه زمان خوش است
 کیسه چند ساز و نیا ساز پیش
 که امید در دل بدل کرد جاس
 که از دشمن و دوست خجسته
 وزان صفت خجسته آشناست
 چه سازم که دارم ز خویش انفعال
 گفتیم که انتم باین حال
 میباید و کیب پز مرد گ
 غمی نیست غم شادی حاسدست
 چه حاصل عیانست آثار و در
 علم ز نذر و در آسمان
 که از پرده ناگه نفیستم بدر
 ز خندان نهان در رون می طپم
 بجان آهست زره می کنم
 ز بیل ستنه با بران می شوم
 چو دیوانگان سر بسجود دهم
 که یا بید گردیدن ز عمل تو کام
 که از مرغ پر بسته ام بسته تر
 فرخنده و صد کوه و دراهم
 که ز بخت رسید در هم درم
 که هر مو کشندی هست در گره غم

چنانچه بخت از مهر خندان خوش است
 دل ساده تا که خورد باز پیش
 به تبدیل بختم اشارت نما
 ز ابد آد طالع بان حالت
 ز بیگانگان شرمساری بلاست
 که فتم که سازم باین هر دو حال
 محبت محبت ز دم سالها
 دل باغ طبعان ز آذر دگ
 بهای که متاعم اگر کاسدست
 بسبب که غم سرخ ز خسار زرد
 بخاشاک می سازم انگر بنان
 فروم خورم غصه سینه در
 ز بیم شایسته بخون می طپم
 بدل گر پیغمبر گره می کنم
 تیر بار محنت کمان می شوم
 که کام و زبانی لغو عا دهم
 ز غم آسختن در ره محبت کام
 بجهنم جو بر خوشی یا غم خبر
 وفا طوق گردید در گره غم
 باز و دل زور غم می برم
 ولیکن محال است مرا دستنم

از این که در این کتاب
 از این که در این کتاب
 از این که در این کتاب

2

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سابقہ تاریخوں سے

بنیاد و هزار گسترده
فیض و شمع اندک

عقابش است ایستاده گریه
که با صیحه و آواز آفر
زننده و خشم و سوز و غم

عقاب سیفینہ عقاب
کہ دل نیتز آ مرہ اسوہ
عند اسبہ غلامان

من افرقوا من اندوه و
عشقم بخونین سست شادان
به از دست

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتابخانه
شماره ثبت کتاب
تاریخ ثبت کتاب

انجمن اہل سنت و جماعت
انجمن اہل سنت و جماعت
انجمن اہل سنت و جماعت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

این کتب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۰۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۴
 شماره قفسه: ۱۳۰۴
 شماره کتاب: ۱۳۰۴

منم یک طرف عای یک طرف
 زو هشت نذر و زبانه زبان
 برایت میاست در آیدین
 تصور پذیرای تصدیق نیست
 یک خواستن استخوانی بکن
 که صد جان یک جان فدایم
 گر این نیست رسیدن من
 مکان از دلم و نشین ترنانت
 بدانند که بود است از جان جدا
 که از جوی همت بران بسته تاب
 تواند گله که در آگ سوخته حور
 ز شرم و بخت زمین روز باد
 پروگو برگ لب خود دلبسته
 ز همت و فقرست بادام دل
 چنین دل نصیب همه دوستان
 توئی دوستش دوست میدارش
 حقیقت شترم گل من گلیست
 خود دشمنم که نذاریم دوست
 همه گیمیا سینه وفا می چکد
 کند کار ز غر استخوانها من
 شوم قیمتی تر ز زر بیفشم

مبر تو دل کرده کسب شرف
 چکه نه بهرت چپا غم چپان
 غریب است هر چند جان اینچنین
 درین حرف پیش تو تحقیق نیست
 او ای که در زکوة زمانه بکن
 با عجب از مهر و وفا می کنم
 کند مهر تو حفظان موس دل
 بهر جایالت پی جانشنافت
 شود با خیالت چو دل آشنا
 کس گشته از نخل جان بهره یاب
 ز روستای تو چندی که افتاده دور
 بهر سو که بسیند غم اندوز باد
 نباشد کسی که تو در گفتگو
 پرست از خیالت در و بام دل
 نه تو که ده بر من همان بوستان
 همه مغرور پرست میکارش
 بر آس محبت دل من دوست
 شوم رشک مغرور شمارم دوست
 چه غم نه ز بیخ جفا می چکد
 جو شمع وفا می نسیم در لگن
 بسند از حد بار در آستین

این کتب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۰۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۴
 شماره قفسه: ۱۳۰۴
 شماره کتاب: ۱۳۰۴

این کتب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۰۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۴
 شماره قفسه: ۱۳۰۴
 شماره کتاب: ۱۳۰۴

۱۲ ارف
 ۱۳ ارف
 ۱۴ ارف
 ۱۵ ارف
 ۱۶ ارف
 ۱۷ ارف
 ۱۸ ارف
 ۱۹ ارف
 ۲۰ ارف
 ۲۱ ارف
 ۲۲ ارف
 ۲۳ ارف
 ۲۴ ارف
 ۲۵ ارف
 ۲۶ ارف
 ۲۷ ارف
 ۲۸ ارف
 ۲۹ ارف
 ۳۰ ارف
 ۳۱ ارف
 ۳۲ ارف
 ۳۳ ارف
 ۳۴ ارف
 ۳۵ ارف
 ۳۶ ارف
 ۳۷ ارف
 ۳۸ ارف
 ۳۹ ارف
 ۴۰ ارف
 ۴۱ ارف
 ۴۲ ارف
 ۴۳ ارف
 ۴۴ ارف
 ۴۵ ارف
 ۴۶ ارف
 ۴۷ ارف
 ۴۸ ارف
 ۴۹ ارف
 ۵۰ ارف
 ۵۱ ارف
 ۵۲ ارف
 ۵۳ ارف
 ۵۴ ارف
 ۵۵ ارف
 ۵۶ ارف
 ۵۷ ارف
 ۵۸ ارف
 ۵۹ ارف
 ۶۰ ارف
 ۶۱ ارف
 ۶۲ ارف
 ۶۳ ارف
 ۶۴ ارف
 ۶۵ ارف
 ۶۶ ارف
 ۶۷ ارف
 ۶۸ ارف
 ۶۹ ارف
 ۷۰ ارف
 ۷۱ ارف
 ۷۲ ارف
 ۷۳ ارف
 ۷۴ ارف
 ۷۵ ارف
 ۷۶ ارف
 ۷۷ ارف
 ۷۸ ارف
 ۷۹ ارف
 ۸۰ ارف
 ۸۱ ارف
 ۸۲ ارف
 ۸۳ ارف
 ۸۴ ارف
 ۸۵ ارف
 ۸۶ ارف
 ۸۷ ارف
 ۸۸ ارف
 ۸۹ ارف
 ۹۰ ارف
 ۹۱ ارف
 ۹۲ ارف
 ۹۳ ارف
 ۹۴ ارف
 ۹۵ ارف
 ۹۶ ارف
 ۹۷ ارف
 ۹۸ ارف
 ۹۹ ارف
 ۱۰۰ ارف

که کس نیست در صورت از من زیاد
 که در سبزه اشپات این دعویم
 پس از صد قسم بگذر انهم گواه
 بهرس از دل خود بچنان خودت
 گواه هست دل مدد ما ثابت است
 خوش آید که جز با ولایت کس نیست
 ز راحت بهاله برود کوشش دل
 که دارد کسان تو میراث خوار
 ز غور شنید رخشان شمران گسست
 که دوز و بران آستین آسمان
 باندیش کنج کاوی نشسته است
 بحکم تو جمع است در ملک خود
 که نرگان زین چشمش میدید
 از سطلو فوسنه و سکنه تو بے
 منبر در القاب گشته ملکانشا
 رعد بندای چرخ تدبیر و آس
 طالع غم و راعازی شکست
 که مینا حصا رست و پیمان برج
 که صفت بسته خیل غم روزگار

در تعریف قلع

برین قلعه تا که دیوان گذرید
 و در آسمانش فتاد از لطف

که کس نیست در صورت از من زیاد
 که در سبزه اشپات این دعویم
 پس از صد قسم بگذر انهم گواه
 بهرس از دل خود بچنان خودت
 گواه هست دل مدد ما ثابت است
 خوش آید که جز با ولایت کس نیست
 ز راحت بهاله برود کوشش دل
 که دارد کسان تو میراث خوار
 ز غور شنید رخشان شمران گسست
 که دوز و بران آستین آسمان
 باندیش کنج کاوی نشسته است
 بحکم تو جمع است در ملک خود
 که نرگان زین چشمش میدید
 از سطلو فوسنه و سکنه تو بے
 منبر در القاب گشته ملکانشا
 رعد بندای چرخ تدبیر و آس
 طالع غم و راعازی شکست
 که مینا حصا رست و پیمان برج
 که صفت بسته خیل غم روزگار

که کس نیست در صورت از من زیاد
 که در سبزه اشپات این دعویم
 پس از صد قسم بگذر انهم گواه
 بهرس از دل خود بچنان خودت
 گواه هست دل مدد ما ثابت است
 خوش آید که جز با ولایت کس نیست
 ز راحت بهاله برود کوشش دل
 که دارد کسان تو میراث خوار
 ز غور شنید رخشان شمران گسست
 که دوز و بران آستین آسمان
 باندیش کنج کاوی نشسته است
 بحکم تو جمع است در ملک خود
 که نرگان زین چشمش میدید
 از سطلو فوسنه و سکنه تو بے
 منبر در القاب گشته ملکانشا
 رعد بندای چرخ تدبیر و آس
 طالع غم و راعازی شکست
 که مینا حصا رست و پیمان برج
 که صفت بسته خیل غم روزگار

ای که بس از نفع آن
 شکر آن را در نفع آن
 هیچ چیز نیست که در نفع آن
 ای که بس از نفع آن
 شکر آن را در نفع آن
 هیچ چیز نیست که در نفع آن

ز جوش پودنا بد فرو افتاب
 از و گله نفع مستم کانت بزی
 سفر پاکست ظاهر نامس
 باتن پای از حکم عالمه بد ار
 فلک دوس از ان در سن سار
 تیر شیب است که چو بنار کشید
 بیلا کشید مسر را در یان
 تناسه سیرش مکن گوشمال
 فطر در بلند سے ز نظاره اش
 تواند برو عایه ابریه فکست
 کند دیکه پیوند که صد نگاه
 در صد جاش که خور به پیرانش
 غور و کو تو ال در غفستین
 به نظاره او که احرام بکست
 ریش مار شیب که در سطل آن
 بکوشش مکن سنگ ما آن شکوه
 شو و حایه او چو در یانشین
 به قطع شیب و فرانش فکست
 نشسته شیب از فرانش بگاه
 و در فرشت آسمانه و زمین
 خاکست سنگ بر سینه ز اندیشه اش

شمشیر نیار و بیایان طناب
 مندر بر فلک طغنه در کام شیب
 که در و س کشاید مثل خج
 که گردون شود سوده اندر بر ار
 ز پر وین دهند از زن طار آن
 شمس هم باخود به لا کشید
 اگر چون خودی بایدش هم زبان
 که از دست دیان خوری گوشمال
 ز روی عدو سخت تر خاره اش
 که گرد و زوری بای جودت بکست
 بر و راه متاسف نیند راه
 کند خج به بند در دانش
 بنجاک ره که تو اشش یهین
 که از عیب کو تا ه سینه زرت
 کند باد و پا از شکم مارسان
 که قطبیم خا بد ز الیز کو
 شو و موج چن چن بیلین زمین
 ز از ترس و تر یا جیب سیر
 در افتاده قوروش شیبش بجا
 از و سینه کوهان گا و زمین
 که بر سنگ نماید از و شیشه اش

ای که بس از نفع آن
 شکر آن را در نفع آن
 هیچ چیز نیست که در نفع آن
 ای که بس از نفع آن
 شکر آن را در نفع آن
 هیچ چیز نیست که در نفع آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۶۹
 یحییٰ بن
 دشمن آنشود انوش
 مقابل خود هر سه را
 بهین که پیا نشد
 بر خرد و نشاند ای
 در حقیقت هر سه
 سوار نیست خود را
 نشسته سوار نشد
 تشویر شد و شد
 از این خند و خارا
 شد پیش لیست
 به آسب از راه
 به خارا و در آتش
 ۷۰

چو گردون گشتش به باد و آب نبرد
 بنیادش را که زور اقبال بناه
 نبرد به سبب طایف ملا
 نشینند چو هر زانو سے کند رکوب
 ستغیر است در سوراخ در آسمان
 چنین اثر و پهای عرکوش کجاست
 بحر است حدی که زه در روز جنگ
 بتقریب چون پرده شد نام خصم
 بیاساتی ای لعبت صید صفت
 بدو تان احوال کین پروران

بگردون گشتی گما و گردون نبرد
 ای برای لشکر از آب ای کجای نبرد
 بنزد و بعد سال یک روز راه
 نبرد به سبب طایف ملا
 نشینند چو هر زانو سے کند رکوب
 ستغیر است در سوراخ در آسمان
 چنین اثر و پهای عرکوش کجاست
 بحر است حدی که زه در روز جنگ
 بتقریب چون پرده شد نام خصم
 بیاساتی ای لعبت صید صفت
 بدو تان احوال کین پروران

ورسایان حال خصمان

شورشی و نجاتی چو خصمت که است
 چو از روز خصم تو گوید زبان
 ز بهیاس صلیب خصم خرمن نهاد
 جز این نفع خصمت ندیدارستینر
 عدوئی که گراش کین فروخت
 فضا که اندر خورش در غرقه اند
 خصم و نجاتی که است ان شعلش
 دور و زبیر دیکه در خصم هم
 بنام چه خوش تلخ گشتش فلک
 ندانند که غیر مقدمه خوشش

کند گویند با خدا جسا
از کرم و زنجیر یا بپوشا
بیا طالبان که غلغله است
سوار بر دشت و بیابان است
فکر از درویشی گشت
تو فغان کنست
با قشش شود دوری
سیور نام یار این
بر غبار و گرد آتش
سیاه از راه

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

زده بر کمره رانج بهر امانش
 نهال نیست کفران برین کار
 که گشت از او سقیمت خویش
 که روزی تشنه آمدالت گذشت
 بخودی کشد عاقبت کار و بار
 چو باگی بدعوی هند گل بسیر
 دلش را عم جوهر رنگ سفت
 سجا که ریش افکند جوهر
 بردگر که لبه قهیمت بزور
 زلفا تا تویش افشاند در
 برو سخته از جوهر سپند
 نهاده بالما سیش در میان
 بهمان آب خود که ده خاکش مهر
 گشت حمله سازند قصه بهشت
 که از غازه کارگی شود خوش رنگ
 که بر دارد از سر مه حشمت
 توان گشت از چنین کیسوش فرست
 شود غمت گردن و گوشت حور
 منقیده از و ناز سینه قبول
 نماید کینه زشتی بیشتر
 بچشم خودش زشت گردنگاه

فتاده ز کشت تیغ کین خواست
 بکفران شد از دین و ایمان بر
 از ان گشت که در کار کام شیر
 از ان دوش بهج اصلی نداشت
 نه سگ نباشد چو اندر بنار
 شود خار در دید پا خار تر
 ز فیروزه گر رنگ خمره گشت
 چو در و زخ آب بدگوهر
 چو باخو دنیا و رد جوهر بگور
 سجت بهایش دمان که ده پر
 بهر محبه بهر دفع گزند
 گر برگه در خنده و ریش
 چو گردید بر جوهر سه جلوه گر
 عروسی که خنایش افتاد زشت
 چکانند از فعل و یا قوت رنگ
 تراشند از چشم آمو شود
 شود و صمد با طاق ابرو تر جفت
 سر پایش از گوهر به قصور
 چو رود که در نورش بهیو
 چو بهر صفت که ده شود جلوه گر
 رخ از چشم خود که ندارد نگاه

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

کسان و نهان گردانینده روسه
 نماید به طاعت قیریش
 شخص بود و روان خندان شک
 شود پست بهر فتون بلند
 نذار و زرقاب عسر دراز
 نیاید به تدبیر بر ناو پیر
 بکوه و جبل که توان شد و لیر
 کبوتر چو بابا باز سگ کند
 سحر الدایم محنت گذشت
 دل عاسی از جفا شد نگار
 در آن چند که کنج مصلحت
 چه گوئیم که عظم جفا دیده ایم
 چنان بود و بار تعدی که آن
 زمانه چنان تو سن کینه راند
 نه تنها با جهل بخواری رسید
 چنان بود و جنس شمشیر رواج
 دل طاق ایوان لغیم بود جفت
 که در میان گیریت این و آن
 دل شعله خواران کا نون غم
 بگشتگی خبر از بس دوید
 نهان از تو خواندند نقش بر رو

نه شرمندگی سازد آینه رو
 چو بهمین کافور شش آرنش
 که سازد برون بر تاج
 نگردد و سوار جنبه از جنبه
 فتنه زد و داند ز بگاسی گدا
 شمای نه شیر و سفید ز قیر
 که رو به بود و رو به و شیر شیر
 سخن ولی خوش باز کند
 زمان تناسل حسرت گذشت
 که لطفت بر دم رسم خود بکار
 نبود به در آرایش ملکوت
 نه بنیاد کس آنچه ما دیده ایم
 که میرفت از شش پای تو آن
 که گرد از گل خاکساران دماند
 چه خواری که اسباب شای کشید
 که دستار از تاج محبت باج
 صبا که دستف و جد از شرفست
 بجه وید مقصود خود در میان
 بدافع دل سکه خور و قسم
 شد از لاغری استخوانش پدید
 که رفعت نیاید ز منبر

مستحقان و نیازمندان

روست باشد
سکه بر وزن
 جواب داد که ستوان ندارد
 نه ای همکارا کسور کرد
 بر وزن دلی خزانند
 روان ستار که در شمشیر
 که بعد از خون بر آید بخت
 در آرزوستان غنای
 بر فلک نمایان پیشود
 و شمشیر و دو پستند
 بیکدیگر را شمشیر عبور
 خزانند بخت بدین
 بود اسلحه

928

دیده است
بیا بر سر نشسته است
و چون که گفتند شکر
نمیخورد و نه میجوید
از خود در میان
که از خود دور افتاده اند
سگرمی که یک چشم را
الوده نهد و بدین
در دستش در آرد و آن
چشم را بپوشاند

۴
مجلس اول
در بیان کلیات و مقدمات
تألیف این کتاب
و در بیان اهمیت آن
و در بیان روش تحقیق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بجنهمان رسید اینچیز از من رسید
 من و همه خضمان مگر کازم
 که از طبع و روان شوم پست
 مر خجاست غفلت من پس است
 بیک سحر از سنده گان قدیم
 شهنشاه دانسته و زود عطا
 قضا امر و سنه ترا تابع است
 که گویند تا انقضای زمان
 فلا زنی گرفتیش باقبال در گشت
 که ستم نبوده شاعر باین قدر و نشان
 فلک را تواند حماست کند
 که پاس از هنای تو ایش کار گشت
 فست گام اول بجا آمد
 کند تلخ آتش بر اهل خیم
 و سجنست سیه سیخ و ریح و تاب
 کند از اگر اسنه بنجا گشت فرو
 حکم تا به یاد دل و جان کباب
 مهبار از شد و خجست بد گشت
 ز سیه خود دانسته بد اهل
 ز یکانش و لای خضمان سیر است
 روان تر کشا ز می که قاطبی است

[illegible]

تسليم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الجليلين

۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵

(Handwritten notes in Persian script)

[illegible]

زنگش هوس کرد و قهر گشت
 که مپاؤز نذر بار کاشش بلال
 سیمه خواهد آن دم که خایه لگام
 چو آتش که باشد در آهن زمان
 گر بر آتش از براسه کشاد
 از زخوش عثمان تر زاده نشان
 که چشم آه و صد آهو گرفت
 پی سینۀ خود خرد سینۀ باز
 چو سیلاب در جوی نیست از بند
 که شد آتشی در بحر پشت لنگ
 شود حشره باز نظر تیز تر
 جواش بدتر از دوا کام لال
 نگه را سحر باسه در هم در د
 چنان در و دیدن کشاید نعل
 نمایند از حشمت و خورش مثال
 از وصفش نور که پذیرد رستم
 ز پنج شیرازه بندش گنبد
 بر دشان بکینه دم ز عالم بدر
 ز دستش برون رست نینیان عثمان
 آسای نیل سبیل سر در نشیب
 چو ریزه آینه از راه دور

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲ اردت
 ۱۳ اردت
 ۱۴ اردت
 ۱۵ اردت
 ۱۶ اردت
 ۱۷ اردت
 ۱۸ اردت
 ۱۹ اردت
 ۲۰ اردت
 ۲۱ اردت
 ۲۲ اردت
 ۲۳ اردت
 ۲۴ اردت
 ۲۵ اردت
 ۲۶ اردت
 ۲۷ اردت
 ۲۸ اردت
 ۲۹ اردت
 ۳۰ اردت
 ۳۱ اردت
 ۳۲ اردت
 ۳۳ اردت
 ۳۴ اردت
 ۳۵ اردت
 ۳۶ اردت
 ۳۷ اردت
 ۳۸ اردت
 ۳۹ اردت
 ۴۰ اردت
 ۴۱ اردت
 ۴۲ اردت
 ۴۳ اردت
 ۴۴ اردت
 ۴۵ اردت
 ۴۶ اردت
 ۴۷ اردت
 ۴۸ اردت
 ۴۹ اردت
 ۵۰ اردت
 ۵۱ اردت
 ۵۲ اردت
 ۵۳ اردت
 ۵۴ اردت
 ۵۵ اردت
 ۵۶ اردت
 ۵۷ اردت
 ۵۸ اردت
 ۵۹ اردت
 ۶۰ اردت
 ۶۱ اردت
 ۶۲ اردت
 ۶۳ اردت
 ۶۴ اردت
 ۶۵ اردت
 ۶۶ اردت
 ۶۷ اردت
 ۶۸ اردت
 ۶۹ اردت
 ۷۰ اردت
 ۷۱ اردت
 ۷۲ اردت
 ۷۳ اردت
 ۷۴ اردت
 ۷۵ اردت
 ۷۶ اردت
 ۷۷ اردت
 ۷۸ اردت
 ۷۹ اردت
 ۸۰ اردت
 ۸۱ اردت
 ۸۲ اردت
 ۸۳ اردت
 ۸۴ اردت
 ۸۵ اردت
 ۸۶ اردت
 ۸۷ اردت
 ۸۸ اردت
 ۸۹ اردت
 ۹۰ اردت
 ۹۱ اردت
 ۹۲ اردت
 ۹۳ اردت
 ۹۴ اردت
 ۹۵ اردت
 ۹۶ اردت
 ۹۷ اردت
 ۹۸ اردت
 ۹۹ اردت
 ۱۰۰ اردت

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سازند که با شش شش خبر
برفتن چو باد انگشت در دماغ
کند بر دل عاشقان گرسنه
نگشش را کسی که در کرد بیا د
که از غریبه سازم فغانا مشرق
چو گاه بی تنگ گرم بیاوشش
که بوی چون در عرق تر شود

شود و بعد از قرب نزد یک تر
دود از پیش برق گرم ترانغ
بر آستین از آرزو پاسه دور
دید فاطمه خوشی تن را بیا د
کند سینه یک سینه آن تند برق
ببید آن جاده قومی ناروشش
چو تنیت سراسر پاسه جبهه شود

در وقت شمشیر

که دار و چنین تیغ مغرور گمان
به جوهر چو تیغ دم و آفتان
ازو شعاع در خرمن ابل کین
جهان سوز چون شعاع اشتیاق
چه ابریه که راند ز شریان شمشیر
ز باران سینه شامه زدم سنان
مهر ششم از آن برق سیکه سیاه
نه جبهه سینه قتل خصم از نیام
چو برق شمشیر خون درخشان ازو
که خورشید شش به پیوسته دید ما
شعاع آفتاب ز کاش به تکلیف شست
تالش از محنت زهره سنان
ازین تیغ تیغ تیغ خلافت

برای خود از زنگ سازد غلات
چنان چشم بدخواه تر سید ازو
شبه کرده صد بار نفسیر جا
ز سازند و اش شد بهتر دست
که شش بری تلخ که دودمان
برای خود از زنگ سازد غلات

سازند که با شش شش خبر
برفتن چو باد انگشت در دماغ
کند بر دل عاشقان گرسنه
نگشش را کسی که در کرد بیا د
که از غریبه سازم فغانا مشرق
چو گاه بی تنگ گرم بیاوشش
که بوی چون در عرق تر شود
شود و بعد از قرب نزد یک تر
دود از پیش برق گرم ترانغ
بر آستین از آرزو پاسه دور
دید فاطمه خوشی تن را بیا د
کند سینه یک سینه آن تند برق
ببید آن جاده قومی ناروشش
چو تنیت سراسر پاسه جبهه شود
که خفتان و شانت روز مهلت
به صیقل چو لوح دل عارفان
در دوا آب در خندق حصن دین
خو نیز بیه است و تیغ فراق
چه خطی که در فتنه کرد و دجگر
به تندید خصمان از با شش دراز
زنجیر در بحر خون چون حباب
در انکار که کرده کارش تمام
چنان چشم بدخواه تر سید ازو
شبه کرده صد بار نفسیر جا
ز سازند و اش شد بهتر دست
که شش بری تلخ که دودمان
برای خود از زنگ سازد غلات

سازند که با شش شش خبر
برفتن چو باد انگشت در دماغ
کند بر دل عاشقان گرسنه
نگشش را کسی که در کرد بیا د
که از غریبه سازم فغانا مشرق
چو گاه بی تنگ گرم بیاوشش
که بوی چون در عرق تر شود
شود و بعد از قرب نزد یک تر
دود از پیش برق گرم ترانغ
بر آستین از آرزو پاسه دور
دید فاطمه خوشی تن را بیا د
کند سینه یک سینه آن تند برق
ببید آن جاده قومی ناروشش
چو تنیت سراسر پاسه جبهه شود

آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن

کمال غم از دوری تو ای تازه تر
 اجل که گشت از تو دوری
 اگر از تو دوری
 مقرر شد از تو دوری
 بهستی که روزی شود خون نشان
 در یک چشم از تو دوری
 اگر گشت از تو دوری
 از آن چشم نهایی به پیش نظر
 چون نگاه از تو دوری
 چون گشت از تو دوری
 عجب نیست از تو دوری
 به واسطه ترسان فتنه و دشمنی
 کن چشمم به تو دوری
 از تو دوری
 گر این نیست از تو دوری
 در ریاضت و زاری
 به جز از تو دوری
 زان بصر که بوستان هم کشیدم
 رقم زخمی آید برون از تو دوری
 ز تیرش عشاق در سینه اند
 بسویش کس بیند از تو دوری

که نه سر است از تو دوری
 با این قبضه جان خود کرده
 کس در سخن مو شکسته و سوس
 که با گشت از تو دوری
 فشانند خیرت شود از تو دوری
 که سو زنده شد چشم ز تو دوری
 که گشت از تو دوری
 که در دشت قضا گشت گاه نظر
 به نبال از تو دوری
 کسان که قطع سخن کرده اند
 که اسید عاشق بر دزدی
 که ترسد فتنه گمان بر دشمن
 که ز تو دوری
 که خفته است و احمق دل دشمنان
 نگار می سپردش از تو دوری
 هر با میان را کند قیام موج
 که گشت از تو دوری
 شود که تیر و صفتش عسل
 ز تو دوری
 نگارش فتنه پیش پا بریزد

آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن

آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن
 آنرا در خفا و سر زدن
 سینه در سر زدن

این کتاب
 از حضرت
 امام
 علی
 علیه السلام
 است
 و در آن
 است
 ۱۲
 شهر
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بنابر مہربان شہر عباسی بنا
بشہر سے زہر کہ چہ باغی نہست
سراقلیم اس شہر فرمانرواست
نظار و چشم از ترکستان می گردند
گل خاک و آتش بان جو بہرست
شود خاکش از کاخ شاہ چنگل

«الایمان حسن یقین از کلمات خیر است فارسی و کلمات کبریا»

شاہد الدشادان محمد علی

[illegible][illegible]

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا
کتاب لکھا ہے۔

دکن گشته رشک ز زمین بهرام
توان کرد در کعبه عهد اقصا
کند عجب شنفه اش از شرف
سجده ز قند نیش آو سخته
و خانش سحر زلف و نور
که از مغر و موش روغن است
ساخت ملک از راجه و چربا
به پر و پا که قیاس بر نوبت
پس از که به اینجا بدین سوره است
شود حاجت دلدرا با دست قضا
و به سینه آتش می کند
که آبش ز شتر که کوزه است
توان دید در سینه موج خیال
که خود را چنین تازه و صاف است
در نشان در و بر تو ماه
که این لایق نگین مناسک شود
که طاقش توان شد از عکس حقیقت
طیور لب با هم تفرق ملک
بر افکند از شاه و با کلاه
زمین که دگر دیده بر آسمان
جهان را از قبه اش افسر
عمار که در صفت درگاه شاه

۱۰ زین است آن سجده
 ۱۱ گنبد افروز پس
 ۱۲ استوار است
 ۱۳ احتمال امان است
 ۱۴ گنبد افروز
 ۱۵ گنبد افروز
 ۱۶ گنبد افروز
 ۱۷ گنبد افروز
 ۱۸ گنبد افروز
 ۱۹ گنبد افروز
 ۲۰ گنبد افروز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[Handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

[illegible]

۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹

و قلمی که کن افتادیم ز دست
 کل طایفه غافلین بر زمین ز دست
 و قلمی که کن افتادیم ز دست
 کل طایفه غافلین بر زمین ز دست

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

<p> کماش نصبت شیدا از تاب اشک لب از خنده و بناد و زوایای هر دو دانه آلاشین آب و گل مهر خا که صورت بر آرد و یس کلاش مهر محمد و شک و سبب زانده شیده دیگران تا سبب درین باغ زانگونه حق جوشده است چو دار و سوسن و زلفیت و دلدرد در میان حدیثی که آرد و بلب در نخل قناعت برومندیش شکایت نگر دیده گرد و لبش ز پر ماسک کنج آید بیابانگ بنوشند کیش نیست کس در زمین چو بر لعل معنی کشف اید و مان نه مند سینه ز شعله بر آگهیخته است خرد شمع نه طبع و قواد و سست به نیز و طبع و زبان و لیر کم افه چنین نکست به پرواز کم ز مغز و جان سخن بر کشد سبب حرف زانجا که بالا رود نزار و بر آینه زانک گزاف </p>	<p> کماش بود بکیش ز شور آب اشک رساننده در که هست غم به غم سخن بکاز زوای که ده و دل بمعنی عزیز و لبناست و سبب ز سبب نکت و مان مخا و سبب ز خود و صفت حاضران غایت که هم بیل و هم گل آو شده است رگ و ریشه دل بگذشت و دلدرد بز و لب بیدل تا دل آرد و لب بهوس در شکایت ز زلفش دلش سخن از زلف و زلفش اگر و اگر در دلش حاجی و مان نزار و قناعت و سبب در زمین بدخشان بدخشان بر آرد و کمان کمانه بدعو و در آوخته است معانی در الفاظ و سبب حدیثش بنجاید بکاز شیر که ناز نزار و لفظ و سبب بنفول و جان سخن در کشد چو آید سبب و تا با سبب رود درون کرده از نور انصاف صاف </p>
---	---

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در آنکه حق تعالی کس
 و صفت کنان فارغ از سعی سبقت
 خدا از برایش نیسی از سعاد
 ز دیوان او داشت دیوان خوش
 وکیل خرد و قاطع از غفلت
 قصاص از ظلمت غفلت
 که بالیده زو جبار کن جهان
 نشاید بر آن سر آفتاب
 که گردون بران نشسته سیار و نثار
 ظهوری نموده اندر دستان خوش
 مرا شعله رشک خود خوانده است
 و لیکن نشیند زین در حساب
 بشو راندش گاه تقلید بین
 بیال ملک تا ملک می پریم
 استیلا بر بنام بازادیش
 سبک میکشد گرجی رطل گران
 و لیکن جو نوبت بین
 باقبال شده دست دست
 منم نقطه برون تراد و کتاب
 ز خفته بکینوان بر آرم اساس
 بجه خشک نگذاشت شور ترسم

به تحسین چه بر ما چه بر ما
 سخن بپایه بر ما سبقت
 بیالین او پایش سبقت
 خرد با همه حشمت و شان خویش
 فروغ سخن طالع از طاعتش
 در افسانه فردیست شغوفه
 رباعی مرغ نشین آفتاب
 بهر قطعه قطعه در خوش آب
 بان بایست بهر نامش
 که چون او تو اندر سخن بردیش
 بهر صفت نفس گرم تر از اندر است
 قدرت دور گر چه در هر حساب
 نکرده است جان که چه تقلید تن
 بهر از خود تا فلک می پریم
 بشو راندش گاه تقلید بین
 ز بس ظرف در بنگار و بیان
 مرا سخن بر سخن می رسد
 معارض اگر رستم این فن است
 ز مدح و خج در فریه ام آفتاب
 زده ای جهان را با هم بدست
 کسین سخن این باب را بر م

در آنکه حق تعالی کس
 و صفت کنان فارغ از سعی سبقت
 خدا از برایش نیسی از سعاد
 ز دیوان او داشت دیوان خوش
 وکیل خرد و قاطع از غفلت
 قصاص از ظلمت غفلت
 که بالیده زو جبار کن جهان
 نشاید بر آن سر آفتاب
 که گردون بران نشسته سیار و نثار
 ظهوری نموده اندر دستان خوش
 مرا شعله رشک خود خوانده است
 و لیکن نشیند زین در حساب
 بشو راندش گاه تقلید بین
 بیال ملک تا ملک می پریم
 استیلا بر بنام بازادیش
 سبک میکشد گرجی رطل گران
 و لیکن جو نوبت بین
 باقبال شده دست دست
 منم نقطه برون تراد و کتاب
 ز خفته بکینوان بر آرم اساس
 بجه خشک نگذاشت شور ترسم

در آنکه حق تعالی کس
 و صفت کنان فارغ از سعی سبقت
 خدا از برایش نیسی از سعاد
 ز دیوان او داشت دیوان خوش
 وکیل خرد و قاطع از غفلت
 قصاص از ظلمت غفلت
 که بالیده زو جبار کن جهان
 نشاید بر آن سر آفتاب
 که گردون بران نشسته سیار و نثار
 ظهوری نموده اندر دستان خوش
 مرا شعله رشک خود خوانده است
 و لیکن نشیند زین در حساب
 بشو راندش گاه تقلید بین
 بیال ملک تا ملک می پریم
 استیلا بر بنام بازادیش
 سبک میکشد گرجی رطل گران
 و لیکن جو نوبت بین
 باقبال شده دست دست
 منم نقطه برون تراد و کتاب
 ز خفته بکینوان بر آرم اساس
 بجه خشک نگذاشت شور ترسم

در آنکه حق تعالی کس
 و صفت کنان فارغ از سعی سبقت
 خدا از برایش نیسی از سعاد
 ز دیوان او داشت دیوان خوش
 وکیل خرد و قاطع از غفلت
 قصاص از ظلمت غفلت
 که بالیده زو جبار کن جهان
 نشاید بر آن سر آفتاب
 که گردون بران نشسته سیار و نثار
 ظهوری نموده اندر دستان خوش
 مرا شعله رشک خود خوانده است
 و لیکن نشیند زین در حساب
 بشو راندش گاه تقلید بین
 بیال ملک تا ملک می پریم
 استیلا بر بنام بازادیش
 سبک میکشد گرجی رطل گران
 و لیکن جو نوبت بین
 باقبال شده دست دست
 منم نقطه برون تراد و کتاب
 ز خفته بکینوان بر آرم اساس
 بجه خشک نگذاشت شور ترسم

در آنکه حق تعالی کس
 و صفت کنان فارغ از سعی سبقت
 خدا از برایش نیسی از سعاد
 ز دیوان او داشت دیوان خوش
 وکیل خرد و قاطع از غفلت
 قصاص از ظلمت غفلت
 که بالیده زو جبار کن جهان
 نشاید بر آن سر آفتاب
 که گردون بران نشسته سیار و نثار
 ظهوری نموده اندر دستان خوش
 مرا شعله رشک خود خوانده است
 و لیکن نشیند زین در حساب
 بشو راندش گاه تقلید بین
 بیال ملک تا ملک می پریم
 استیلا بر بنام بازادیش
 سبک میکشد گرجی رطل گران
 و لیکن جو نوبت بین
 باقبال شده دست دست
 منم نقطه برون تراد و کتاب
 ز خفته بکینوان بر آرم اساس
 بجه خشک نگذاشت شور ترسم

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible]

مسافه زلفاظ در چاه بود
 زو یار در سحر شب ز یاد رس
 شده آن که سواد سخن بهره ور
 سخن صیت تیغ و فسانش زبان
 درین نغمه که مد بکار نفس
 مژگین از و گوشت شاه و گدا
 محبتی که گشت کناره کناره
 بهار شکوه حکایت رنگین گلشن
 گنجینه زود و دستان جایتان
 ز لعل سیکه در شکوه غوطه خوار
 ز سگش گهر با سحر و جادو
 جواهر فشان لب ز گنج ریش
 نمایان از و جوهر مهر و شهاب
 از و نقش آبیاع راز طبع
 از و حجب که ز یور پذیر
 حسن ادا زده را داد و چهر
 بر آورده نادر و عشقش ز خط
 طبعش که نواز گشته درج
 لب بام که دیون تیر گام یافت
 نهاد این سینه که گوهر سرون
 چه شکست افکند با زنگار
 مراد مطالب زینده

زبان در دعا چشم در راه بود
 سخن برکتش تار نفس
 بیاض دامن گفت درین سحر
 چه تیغ که و نیز گوشت و فسان
 زبان گشته مضرب تار نفس
 وز و در حکایت صواب و خطا
 وز و تازه معنی قدر شاه بود
 زهر سوز زبان آفرین عیش
 گنجینه هر دو در آبا تیان
 بکار هم سیکه زهر از و شیر سار
 ز فلکش ز قمار گنج لعل بیان
 تو نگردد ز با نه از و زور ریش
 وز و پر گیسو دامن گوشتها
 وز و دفتر متن را مد شرح
 وز و سینه بگردان و گیر
 نغمه زده بر و آسمان عشق مهر
 سیاه بی نیل گشته و دایره لفظ
 نهرخ ز کشت که دید خرج
 از ان زد با سینه که بر بام یافت
 بوی نفس از حسیه دارون
 ز سینه کش کایه که دزدان یافت

به نرود بدو نیک می بود
 نقاشی سخن بیان و چشم خال
 بطنیم او دل دل گشت خم
 نفسهاست جابرب درگاه او
 همه سینما تخته مشق او
 گهواره کام در کوه و کس
 نشا مینا کند ظاهر از سیه نشان
 که گشت برب زو او از زرا
 مهران دم عالم هویدا از و
 وز و سیه شاه مار و شام
 همه طو لها صفت پنهانی او
 وزین چار سونه فلک یک دکان
 بساط جواسر که چیده این طریق
 ذیک گل بنا کرد ویر و چشم
 که آور و ایمان با و کافر
 بقارون و عیسی رساند سخن
 به تعلیم او یا دگیر و بیان
 که و شیشه تو پیکندان شود
 درخت در و سینه آفتاب
 کلیدش بهین قفل و سوار بود
 بجمع بیان رشت زو کشتله

نیشه شست خاست سخن که جنت
 زو نشش میر کو خور و گو شمال
 سیر منزل جان سینه زو قدم
 جام آیز و از شوکت و جابه او
 خلش این از آفت شست و شو
 چه پیران کند و عوی زیر کس
 از و یاد گیر و ز باطن هر زمان
 که بداشت برقع زرخ را از را
 سواد است در دل سواد آند و
 از و شنبیل جو یار رستم
 بعد رنگ شیر گ و دیالک او
 همه نمنه حرف این داستان
 چشم کمر با و میانش عقیق
 به تپان افش و هر جا قدم
 چنان در عرب زو در داور
 زاد و دس علی چو را ند سخن
 سیاهان زمرغان بان قدر و شان
 که صائب در و غر و چن ان شود
 بلفظ اما که و بد آب و تاب
 کنایش بهر جا و دس بر کشتله
 بهر چه صفت بر و دس بر کشتله

به نرود بدو نیک می بود
 نقاشی سخن بیان و چشم خال
 بطنیم او دل دل گشت خم
 نفسهاست جابرب درگاه او
 همه سینما تخته مشق او
 گهواره کام در کوه و کس
 نشا مینا کند ظاهر از سیه نشان
 که گشت برب زو او از زرا
 مهران دم عالم هویدا از و
 وز و سیه شاه مار و شام
 همه طو لها صفت پنهانی او
 وزین چار سونه فلک یک دکان
 بساط جواسر که چیده این طریق
 ذیک گل بنا کرد ویر و چشم
 که آور و ایمان با و کافر
 بقارون و عیسی رساند سخن
 به تعلیم او یا دگیر و بیان
 که و شیشه تو پیکندان شود
 درخت در و سینه آفتاب
 کلیدش بهین قفل و سوار بود
 بجمع بیان رشت زو کشتله

به نرود بدو نیک می بود
 نقاشی سخن بیان و چشم خال
 بطنیم او دل دل گشت خم
 نفسهاست جابرب درگاه او
 همه سینما تخته مشق او
 گهواره کام در کوه و کس
 نشا مینا کند ظاهر از سیه نشان
 که گشت برب زو او از زرا
 مهران دم عالم هویدا از و
 وز و سیه شاه مار و شام
 همه طو لها صفت پنهانی او
 وزین چار سونه فلک یک دکان
 بساط جواسر که چیده این طریق
 ذیک گل بنا کرد ویر و چشم
 که آور و ایمان با و کافر
 بقارون و عیسی رساند سخن
 به تعلیم او یا دگیر و بیان
 که و شیشه تو پیکندان شود
 درخت در و سینه آفتاب
 کلیدش بهین قفل و سوار بود
 بجمع بیان رشت زو کشتله

1

صدوق بر پرتال ملاوس سپید
دل ساده را شسته نقش او
از و گوشت کار به از ویده اند
کشته تا بش از فاش و گوشت گمان
شد و بز بها هر صسته کار زار
بگویم در این ملک منم مست
فرز ز دخت مست و بر ترز فوق
که شیرین و تلخ سبت و زرم و دشت
بدر و بدر و زو چه چایک فن است
ز یخیش صد پوست افگت ز شهر
جهان از جوانی گلستان شود
زیک خم کشد سنج و زرد و کبود
بگرش توان مرهم اندازد کرد
اگر پیش او لاف خبرت ز ند
که اندیشه را که در پرتالین فقط
که انگشت در چشم خود زو نگاه
تواند زهر مغر صد پوست کند
شود خود نقاشی و گوید جواب
چه چشم و چه ابرو زبان است از و
چه زو دست لیک زنمان کاشفت
تصویر که در اندخ او در حراج

[illegible]

سیدان و مفتوح
 باشند و اضلاع استیلا
 استیلا و ماشقار
 باشند و یمنین و ول
 شاعران بلند
 دکان من شود اس
 ایستاد بسیار مشهور
 ۱۲۸۰ است که عامل عاملین
 سخن باشند ۱۲۸۰
 سخن حاصل ایست
 سخن آلا بدست است
 که آنساب از مشایخ
 ۱۲۸۰
 استقلال که در استقامت
 سخن از دانشمند
 ۱۲۸۰ که از خود بسیار
 سخن از دانشمند
 ۱۲۸۰ که از خود بسیار
 سخن از دانشمند

ساخته نایب و گویا
دارد دان کن به اندر
زبان او است
است که نامش
کام در زبان
است که از
نامش
گرفته
بسیار
کام در زبان
است که از
نامش
گرفته
بسیار

برست سیاهان وانشش عداست
عجب کاین چنین اثر و دانی سترگی
از انست کام و زانشش سیاه
چند تا عواجب و قیاسش بر دست
هر دو تخم حرفت از نقطه کشیده اند
درین حرفه از سالکان برده گوی
هکده که کسی از عجب و خدم
کس از پیشه چاکان چو بیدریغ
نشینه چو بر دست اگر دوران
چو آرتجس بر سخن ضرر
نزار و خردنست در نظم
بجز سطورش از سلو است کم
به نقطه در میند سه چون بکار
چنینش زبان آوران جمله هیچ
یکی در عرب دیگر و عجم
ازین شمع در دو دکان و ورات
لشمنه گشتش به نیراختند
به تشبیه قوتبان شد علم
ز گردن فرازان خبر رسید
بان دلر بائی منب گاه خال
سطور آخنان که مقابل کشد
حدیث تفت جوش آمد بگویش

است که نامش
کام در زبان
است که از
نامش
گرفته
بسیار
کام در زبان
است که از
نامش
گرفته
بسیار

است که نامش
کام در زبان
است که از
نامش
گرفته
بسیار
کام در زبان
است که از
نامش
گرفته
بسیار

ما صاحب دواستندم و فخر سے کہ فرج یا دوا و شہادت بخود سکندر دوم اسے خوب کلام کر کر کر و سبب بقصورت اس سے است

Q. E. D.

ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این
 ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این

شایسته آن طبع و چراغ من است معشوقه که خود در یادم برود با شمع ترا و در برون از کلمه غم زدم غوطه در کج محبت زهر که گیر و سر ایاست و بشکریم باین جاشنه زهر چشم که هست ز شاد و سیه بیال که سست خواهدم در دگرده آتش زو سست تا بد قبول خوش از نثار و صبا شاعران پیش که خیر ما بجز و سست آن رسد که فکر سست نمک و عجم بس نثار کند جلوه موزون تر از پیشتر همه باده در جام و شکله بجام براسی غذا که جاشنه دگر خوش آسمان که ره یافت چو آه نهشش آنکه که دگر و دهن با فسانه اش خواب و خواب کن که خواشش ز بیدار که آمد بدهد بر او عاشق و عاشق زار باش از و سست سال از و سست بگاه که هست این نمک را جگر خوار پی	گلستان و صحرای و باغ من است چنانکه که پو خوا ستم میارم بر تو غم که در آید بخت و دلم اگر گاه سست از سست شود تو هرگز در آید شمع زرد از نورم نباشد چنین که چه شکوه و غم ز غمناک خود که چه سست کا هم نغمه که در دواز محبت من قبول بشهر نیست و در مرتبت نیستش از و جلوه بایست که بهمان رسد بنگارند بکعبه بار بگا گداز چو از خانه شام در آید بدر از و که سپید دارند اهل کلام بمن باشد شش التفات دگر خوش آمدن که جابانت و دگر نهشش آنکه که دارند در دهن شربت با خوش شربت جواب کن از و دگر و داد نظاره داد چو سست خودت که در پیشار باش چو او میدهد و در رحمت نخواه غم ز سست و عشق او زار پی
---	---

ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این
 ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این
 ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این

ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این
 ساقه ناز و طرب
 آنکه بکند
 شکوه و غم
 که در این
 خورشید
 افکار
 که در این

درین راه افتاده بر سر کس راه
 ز کابل سینه گریه و خاک کرد
 شود قیامت بکس شمشیر جو یار
 نه پیچید برین طر فک کنگر گسند
 مقیم سر خوان تن برور سکه
 وزیر قلعه سینه زیز و زار و ج
 ندارد که غیر ارباب فکر
 در میان که این سینه کساعت گشتند
 ندانم درین کساعت گشتند
 که در پیست ازین ساده بر کار
 درین روز گشت خرد گشت یکج
 نمایان کس گشتند ازین سخن
 سخن که در سینه دگر اختیار
 درین سخن از ان ده مفرسای کفت
 منکر که ده مفروری این پیشه را
 تیرس ازین اسه منفره تیرس
 غزاکسیت در نغمه بدست غیر
 چه گشت در اندر گشت سخن
 نوری قطره نال را از ان خوانده گشت

باشد سینه شمشیر گریه و خاک کرد
 که پیوسته شمشیر گریه و خاک کرد
 پس افتاد که کرد و اسیر نگاه
 تلاش گشت که گاسی عرق پاک کرد
 رود اندرین کار از شمشیر کار
 اگر شمشیر است و گشت گشت
 نذر و نه سینه از سخن پرور
 هزار که از شمشیر شکل گشت
 که چون سینه می خیزد از تان گشت
 که شمشیر از کار در بر آید گشت
 که عاقل گشت از کار در تان گشت
 که آسان گشت از کار در تان گشت
 نه بین چون گشتش میخورد و مار گشت
 که گشت شمشیر از کار در تان گشت
 خیال گشت از کار در تان گشت
 که کام گشتش نباشد و گشت
 دل شمشیر گشت با بد این گشت
 گشت گشت شمشیر و دیگر تیرس
 هر یک سینه از کار در تان گشت
 نباشد اگر به به گشت
 که آگاه کردند از کار در تان گشت

درین راه افتاده بر سر کس راه
 ز کابل سینه گریه و خاک کرد
 شود قیامت بکس شمشیر جو یار
 نه پیچید برین طر فک کنگر گسند
 مقیم سر خوان تن برور سکه
 وزیر قلعه سینه زیز و زار و ج
 ندارد که غیر ارباب فکر
 در میان که این سینه کساعت گشتند
 ندانم درین کساعت گشتند
 که در پیست ازین ساده بر کار
 درین روز گشت خرد گشت یکج
 نمایان کس گشتند ازین سخن
 سخن که در سینه دگر اختیار
 درین سخن از ان ده مفرسای کفت
 منکر که ده مفروری این پیشه را
 تیرس ازین اسه منفره تیرس
 غزاکسیت در نغمه بدست غیر
 چه گشت در اندر گشت سخن
 نوری قطره نال را از ان خوانده گشت

باشد سینه شمشیر گریه و خاک کرد
 که پیوسته شمشیر گریه و خاک کرد
 پس افتاد که کرد و اسیر نگاه
 تلاش گشت که گاسی عرق پاک کرد
 رود اندرین کار از شمشیر کار
 اگر شمشیر است و گشت گشت
 نذر و نه سینه از سخن پرور
 هزار که از شمشیر شکل گشت
 که چون سینه می خیزد از تان گشت
 که شمشیر از کار در بر آید گشت
 که عاقل گشت از کار در تان گشت
 که آسان گشت از کار در تان گشت
 نه بین چون گشتش میخورد و مار گشت
 که گشت شمشیر از کار در تان گشت
 خیال گشت از کار در تان گشت
 که کام گشتش نباشد و گشت
 دل شمشیر گشت با بد این گشت
 گشت گشت شمشیر و دیگر تیرس
 هر یک سینه از کار در تان گشت
 نباشد اگر به به گشت
 که آگاه کردند از کار در تان گشت

درین راه افتاده بر سر کس راه
 ز کابل سینه گریه و خاک کرد
 شود قیامت بکس شمشیر جو یار
 نه پیچید برین طر فک کنگر گسند
 مقیم سر خوان تن برور سکه
 وزیر قلعه سینه زیز و زار و ج
 ندارد که غیر ارباب فکر
 در میان که این سینه کساعت گشتند
 ندانم درین کساعت گشتند
 که در پیست ازین ساده بر کار
 درین روز گشت خرد گشت یکج
 نمایان کس گشتند ازین سخن
 سخن که در سینه دگر اختیار
 درین سخن از ان ده مفرسای کفت
 منکر که ده مفروری این پیشه را
 تیرس ازین اسه منفره تیرس
 غزاکسیت در نغمه بدست غیر
 چه گشت در اندر گشت سخن
 نوری قطره نال را از ان خوانده گشت

[illegible]

۲
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار

مبینا در رسد دوات آن قلم
 در آب سخن آتش چرخ
 چو خواست که شهرت نباشد کن
 ماسک زبان معرفت زاس کن
 بنقاش رخ آب جوان شوی
 کشته را که آینه از رنگ رشت
 شود راست کار که زین ورق
 کنن ظلم آلودگی بر مقال
 که آلوده دارشین از جاسه بد
 از ان شعر خشک استخرا بخار
 بزرگ از ان گفته گنجینه
 خراش و سکه چو سکه از سکه
 جوهر شناسانه کیشا فلسفه
 بدان گویند قوت بایر بود
 ز شمشیر جبال بر تابه باش
 گوشتی در طبیعت نشست
 که را درین شیشه دعوی رسد
 بیک بیت دعوی مسلم بود
 طووسه چو دوات سخن اعتبار
 اسیر سخن گردد از ادخیش
 هموارت نقشین مجلس آرای باش

که نو در سیه مخفی است رقم
 که در نفس شعله موج دار
 زبان پرور خاص و خاص کن
 در زبان چون بر زبان خود آراسته کن
 سینه داغ او سینه جان شوی
 شاکه که میفشین صورت لبست
 که از صفه سینه خواند سبق
 لبه پاک تر جز زعفران لال
 شاید مثل جاسه کالاسه بد
 که سینه نگردد از گریه تر
 که آینه نه انگیزد از سینه
 که در شش تو نازناشته بود
 که در غیبت تو شش تو آسوده
 خوش آواز برون که باه باش
 ز در سخن کو رخ رنگ لبست
 که گفتار شش افریا دهنه رسد
 اگر شش عشرش مصرعه هم بود
 تو هم بعد ازین عزت خود بدار
 ز شمشیر شش باش فریاد خویش
 سبک سینه نگردی که آن بای باش

۱
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار

مبینا در رسد دوات آن قلم
 در آب سخن آتش چرخ
 چو خواست که شهرت نباشد کن
 ماسک زبان معرفت زاس کن
 بنقاش رخ آب جوان شوی
 کشته را که آینه از رنگ رشت
 شود راست کار که زین ورق
 کنن ظلم آلودگی بر مقال
 که آلوده دارشین از جاسه بد
 از ان شعر خشک استخرا بخار
 بزرگ از ان گفته گنجینه
 خراش و سکه چو سکه از سکه
 جوهر شناسانه کیشا فلسفه
 بدان گویند قوت بایر بود
 ز شمشیر جبال بر تابه باش
 گوشتی در طبیعت نشست
 که را درین شیشه دعوی رسد
 بیک بیت دعوی مسلم بود
 طووسه چو دوات سخن اعتبار
 اسیر سخن گردد از ادخیش
 هموارت نقشین مجلس آرای باش

۱
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار

مبینا در رسد دوات آن قلم
 در آب سخن آتش چرخ
 چو خواست که شهرت نباشد کن
 ماسک زبان معرفت زاس کن
 بنقاش رخ آب جوان شوی
 کشته را که آینه از رنگ رشت
 شود راست کار که زین ورق
 کنن ظلم آلودگی بر مقال
 که آلوده دارشین از جاسه بد
 از ان شعر خشک استخرا بخار
 بزرگ از ان گفته گنجینه
 خراش و سکه چو سکه از سکه
 جوهر شناسانه کیشا فلسفه
 بدان گویند قوت بایر بود
 ز شمشیر جبال بر تابه باش
 گوشتی در طبیعت نشست
 که را درین شیشه دعوی رسد
 بیک بیت دعوی مسلم بود
 طووسه چو دوات سخن اعتبار
 اسیر سخن گردد از ادخیش
 هموارت نقشین مجلس آرای باش

۱
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار
 در آینه رخسار

سازمان تامین اجتماعی

[illegible]

۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

از نیکو دل اگر ناسخه داشته
رو و چون به باز از سوداگر
از و پس بجز آنکه لا شده است
سبک گشته خلق ز تمکین او
جوانی به ام اندازد اندک
بد لیا پر گشته چشم عرص
تبتان از و فرق اهل کمال
نیاید به سینه سپار و
کنند سن اگر جز باز و سه دل
ولیکن چنانش است خرد مساز
در و در قفایش گدایست این
نرمید بر در آیت افتن
برای حصولش بکوش اینهمه
باسباب فانی تو نگر مباش
منه گنج در سینه از مهر ز
از ان گشته بر ز غریبی
بار باب حاجت حساب به نه
بفیش اردر کوکله اخلاص با
بهنگامه انعام انعام نیست
بلکه مایه دایره نمایان شود
لیکن ظاهر انعام و احسان خویش

تبار پس عقده کند نشسته
کنند دیکه از و سودا وصل چه
از و پس نقاشا مدارا شده است
سبانیک و به مرده بر دین او
همه شیشه ها گشته تبخا اندک
نشاط و طرب جوهرش را عرق
به آواز خفا خال در خاک مال
صدراع بکوس بر پایش طلاء
نه بیند در چشم غم روسه دل
که برگ و د از قبله روسه نماز
بفیشش مکش از دمایست این
بر و این نقاشا بجان و اگر
بجایش گشته مجوش اینهمه
خوشا خوا جگه نه زرباش
که از از دها نفس گرد و تهر
که گرد و سبیل غریبه و کشتن
به و انگ کعبه تو اسبه نه
در خیرستان ز دست ریا
گو ایان چه حاجت اگر دایم نیست
که بید از احسان پنهان شود
نخجیل بکوش از ان جمل پنهان خویش

از نیکو دل اگر ناسخه داشته
رو و چون به باز از سوداگر
از و پس بجز آنکه لا شده است
سبک گشته خلق ز تمکین او
جوانی به ام اندازد اندک
بد لیا پر گشته چشم عرص
تبتان از و فرق اهل کمال
نیاید به سینه سپار و
کنند سن اگر جز باز و سه دل
ولیکن چنانش است خرد مساز
در و در قفایش گدایست این
نرمید بر در آیت افتن
برای حصولش بکوش اینهمه
باسباب فانی تو نگر مباش
منه گنج در سینه از مهر ز
از ان گشته بر ز غریبی
بار باب حاجت حساب به نه
بفیش اردر کوکله اخلاص با
بهنگامه انعام انعام نیست
بلکه مایه دایره نمایان شود
لیکن ظاهر انعام و احسان خویش

ساده نامش بود
لاغز ۱۳
استاد و وطن از رنج
دقت و تیرا و وین
آب و شربنه که در ده
مذا و وقت گشته است
فراشته گشته است
مذا و یک باغ مراد
سیاه و یک باغ مراد
اده و صواب بسیار
حاصل کن ۱۳
است از دست انعام
نرمید از اسباب جمل
۱۵۵
که از ان دین زبده
آورد از قفایش که در دست
در خاک مال و در دست
بفیشش گشته مجوش اینهمه
خوشا خوا جگه نه زرباش
که از از دها نفس گرد و تهر
که گرد و سبیل غریبه و کشتن
به و انگ کعبه تو اسبه نه
در خیرستان ز دست ریا
گو ایان چه حاجت اگر دایم نیست
که بید از احسان پنهان شود
نخجیل بکوش از ان جمل پنهان خویش

از نیکو دل اگر ناسخه داشته
رو و چون به باز از سوداگر
از و پس بجز آنکه لا شده است
سبک گشته خلق ز تمکین او
جوانی به ام اندازد اندک
بد لیا پر گشته چشم عرص
تبتان از و فرق اهل کمال
نیاید به سینه سپار و
کنند سن اگر جز باز و سه دل
ولیکن چنانش است خرد مساز
در و در قفایش گدایست این
نرمید بر در آیت افتن
برای حصولش بکوش اینهمه
باسباب فانی تو نگر مباش
منه گنج در سینه از مهر ز
از ان گشته بر ز غریبی
بار باب حاجت حساب به نه
بفیش اردر کوکله اخلاص با
بهنگامه انعام انعام نیست
بلکه مایه دایره نمایان شود
لیکن ظاهر انعام و احسان خویش

کے لئے اس کے خلاف کارروائی کی جائے گی۔

گفته شد که در میان سالها که هر سال
 بدو شش روز است و در این روزها
 که نتوان تماشای این عید ماه و سال
 که حاضر تو این گشت در حشر گاه
 هم از کم بود که هم از بیش بیش
 که آینه که در دشت تاب از ان
 خوش شست از خداوند شرمند
 بعد از سه روز پس از آن
 درین عمر که کوچه تو لاجل گوشت
 برین خوان ز نو باوه نورس تر
 ای از قلم نام نهفته
 زین نام شازد
 سجود زین سر سرای به خاست
 به طبع اندک به است احمد خوان
 ستاب از سلامت رخ اندر سلام
 نهادست جا به جگر و جاد
 که صفت فردا عزاد است
 که در روز عید قربان او است
 که افتد در گشتن قبول
 صفت از دست خوار
 که از شرم و خجسته
 که بار در هر است دم ز فرست
 که بر شعله ریخته شرم از غبار

۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در نشان فراوان بطرف چمن
 بکشت جگه گونگان گریه مند
 کشید زان شعله ز آتش دایم
 بطوری زوایش نشانیت نیست
 دل از غم چو آتش خون در برت
 نبرای غم سینه ریش خور
 غم تو دکن سے قوا سے ہونو
 بفضالت رجوع کن ای بوالفضل
 بشیر سے ہون آسے از رویے
 ملک طینتے در چہ اسے شوشے
 دم از خود دے خود خستہ نیست
 بے سیر و خویش دوسے کن
 طلب کن ز خود ہر جمی بادیست
 نذار خستہ عقل دلو از است
 مے مست و مینار و ظرف نیست
 کس از او براہ قدم پیش نیست
 بصیر اسے از خود گشتن حرام
 ز قلعے خود غمے ہاگر ان مہلے
 سکتے برید آن سے کار جان
 چرا خود تو از خود سخن مے کنے
 ان خلیہ خودی سکتے در خود مے سازد
 معجز تر از جان کو ان ریس

خورد سہ روین زخم ہر استن
 غلامان بیان از گوہر خند
 دل لاشکان رست زین غم فراغ
 بزدلان تن بو ستانیت نیست
 کہ بگذشتند اینچنین خود دست
 ہمدگر شود و غوطہ در شیش خور
 نہ آفت در ہا زیا سے ہونو
 ہنوزت تصدیب دارد قبول
 بلندست ز طرث مکن گریستے
 تو ان نیک شد ہر چہ اسے شوشے
 بدان گوشت خود نفیس نفیس
 بیک در مخوش غور سے کن
 برین تختہ دادے کہ می بادیست
 در دولی ہون یاد در خانہ است
 لب یار و یار ہر حرفت تست
 قدم پیش نہ بیکدم پیش نیست
 دو عالم برا در تیر نیم گام
 سبک بگذر از خود کہ در منتر
 کشیدند و شش از تو بار جان
 کہ تھاسے خوشی سے کنے
 نقشہ ترا کرد و جمال تن

[illegible]

بخورد و سر و تن از خم سهر استن
 غلامان بپازار گوهر و خنده
 دل لاشکان رست زین غم فراغ
 بزدان تن بوستان نیست نیست
 که بگذر استند اینچنین خود دست
 هرگز نشود غوطه در بنش خوار
 نه آفت در پانیا نه آفت
 هنوزت تصدع دارد قبول
 بلندست ز طرث مکن گریه
 تو ان نیک شد بد چرا نه شو
 بدان گوشت خود نفیست نفیست
 بیک در دوزخ و تن غور است بکن
 برین تشنه دادی که می بایست
 در لولک بزن یاد در خانه است
 لب یار و اختیار در حرف تست
 قدم پیش نه بیک قدم پیش نیست
 دو عالم برادر تر نیم گام
 سبک بگذر از خود که در منتر
 کشید ندوشش از تو بار جان
 که حواسی خوشتر نیستی
 نقشه ترا کرد و حال تن

در نشان فراوان بطرفت چمن +
 بکشتب جگہ گوشتگان گریہ منت
 کشتہ ران شہید ز سبب داریغ
 بطور ہی ز دشت نشانیست
 دل از غم چرانیست خون در برت
 نبراس غم سبب ریش خور
 غمے سو دکن سے تو اسے ہنوز
 بفضالش رجوع کن ای بلبل فانی
 بشیرے بدن آسے از روستے
 ملک طینتے دگر چر اسے شوستے
 دم از خود ز دے خود خستے
 پی سیر در خویش دوسے بکن
 طلب کن ز خود ہر جمعی بادیست
 نذار خمیر عقل دلو از است
 مے مست و میثار در طرقت
 کس از او براہ قدم پیش نیست
 بصیر اسے از خود گشتن حرام
 ز نقای خود غمے ہاگر ان مہملے
 سگستے پرید آن سے کار جان
 چرا خود تو از خود سخن سے کئے
 ای خلیہ خدی بکنے ز خود سے سازد
 معجز تر از جان لو ان ریسن

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷

سوره فتح
 الحمد لله رب العالمين
 الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 ان هدانا الله
 لكاننا كنز
 فاعوذ بالله من
 الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الفاتحة
 الحمد لله رب العالمين
 الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 ان هدانا الله
 لكاننا كنز
 فاعوذ بالله من
 الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

ساقی تا به کوی خود
 سینه خیز از سر مشغول
 خود سال تا که در غایت
 گریه کار خود سالانیت
 ۱۱ این است
 توبه عارفان با کرم
 ۱۲ این است
 در جانشینان
 ۱۳ این است
 معادن کرمه ۱۴
 ۱۵ این است
 ۱۶ این است
 ۱۷ این است
 ۱۸ این است
 ۱۹ این است
 ۲۰ این است
 ۲۱ این است
 ۲۲ این است
 ۲۳ این است
 ۲۴ این است
 ۲۵ این است
 ۲۶ این است
 ۲۷ این است
 ۲۸ این است
 ۲۹ این است
 ۳۰ این است
 ۳۱ این است
 ۳۲ این است
 ۳۳ این است
 ۳۴ این است
 ۳۵ این است
 ۳۶ این است
 ۳۷ این است
 ۳۸ این است
 ۳۹ این است
 ۴۰ این است
 ۴۱ این است
 ۴۲ این است
 ۴۳ این است
 ۴۴ این است
 ۴۵ این است
 ۴۶ این است
 ۴۷ این است
 ۴۸ این است
 ۴۹ این است
 ۵۰ این است
 ۵۱ این است
 ۵۲ این است
 ۵۳ این است
 ۵۴ این است
 ۵۵ این است
 ۵۶ این است
 ۵۷ این است
 ۵۸ این است
 ۵۹ این است
 ۶۰ این است
 ۶۱ این است
 ۶۲ این است
 ۶۳ این است
 ۶۴ این است
 ۶۵ این است
 ۶۶ این است
 ۶۷ این است
 ۶۸ این است
 ۶۹ این است
 ۷۰ این است
 ۷۱ این است
 ۷۲ این است
 ۷۳ این است
 ۷۴ این است
 ۷۵ این است
 ۷۶ این است
 ۷۷ این است
 ۷۸ این است
 ۷۹ این است
 ۸۰ این است
 ۸۱ این است
 ۸۲ این است
 ۸۳ این است
 ۸۴ این است
 ۸۵ این است
 ۸۶ این است
 ۸۷ این است
 ۸۸ این است
 ۸۹ این است
 ۹۰ این است
 ۹۱ این است
 ۹۲ این است
 ۹۳ این است
 ۹۴ این است
 ۹۵ این است
 ۹۶ این است
 ۹۷ این است
 ۹۸ این است
 ۹۹ این است
 ۱۰۰ این است

[illegible]

[illegible]

三

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

سینه زانو کمر
 سر و گردن و پا
 دست و پاهای
 و اندامها را
 در این حالت
 دراز بکش
 و دستها را
 در کنار بدن
 بگذاشت
 و پاها را
 دراز بگذاشت
 و در این حالت
 دراز بمان
 تا در این حالت
 دراز بمانی

پس این مایه عیش جاوید که امید در سینه دروم که عهدت نه بخت نه طاعت زبان پر طالب سینه پر از روست سینه گره هم از خوشی نشانی همه خوشم آماره خالت است	و عیان شده کاسه من که در این عالم از شکر و شربت و بعد از شربت عیش من نه اندیشه شاد و نه اندیشه غم در آساید در گلیم ز دروم چه سروای و خال لب است
---	--

کتاب

که این فکریم فکست و شکر بر آنکه حق آفرید این بهشت که از فکر دیگر منم در گذار چه بودش غرض از وجود عیش بیایم کنان ز منادی سرور ولی آخرین قول قبول ماست بدست را به شکر بیزان است ظهور در امید واری فرا گنگی که تو اینی شدن غار او که آیم عیش است را بکار نذریم در وی و در مان شده است نه غلظت بر شکر او در شربت که دارد جان سانه کو فرست که در دوزان فست سود زبان جو لبیل زخم غافل شکر	و عیان شده کاسه من که از این دنیا بدین شکر و در گشت خویش چنین داد بار که با این وجود و غرض عیش جو زلف و زلف نغز شان سید جوش که است آن شکرین سخن که چهر است که عیش را بجا که دیوان من گند خواب از زینش روز غایت جو زلف و زلف نغز شان سید جوش با این خرم و عیش از زین اعتبار اگر شکر بود آسان شده است سیر سایه شافع روز غایت نشوزیم لب نشسته در شربت بیایم آن باده سبزه زبان بدست تا بچشم گل مو به است
---	--

سینه زانو کمر
 سر و گردن و پا
 دست و پاهای
 و اندامها را
 در این حالت
 دراز بکش
 و دستها را
 در کنار بدن
 بگذاشت
 و پاها را
 دراز بگذاشت
 و در این حالت
 دراز بمان
 تا در این حالت
 دراز بمانی

سینه زانو کمر
 سر و گردن و پا
 دست و پاهای
 و اندامها را
 در این حالت
 دراز بکش
 و دستها را
 در کنار بدن
 بگذاشت
 و پاها را
 دراز بگذاشت
 و در این حالت
 دراز بمان
 تا در این حالت
 دراز بمانی

بر منم زبانی شد در گشت بار
 و خجل مغن پرور سپه بر نیافست
 ز کاه می که این حرمت سر برنگرد
 شد این طاعت از چند روزی قضا
 رسانیده از غریبان مژده بخت
 محمد شهنشاه خیل رسل
 در خشان در درج عیال المنان
 چراغ عرب روشن از روزه او
 ز ابرویش مهر تاب عین یقین
 ز قدرش نهم چرخ را لا انشپ
 ملکما ز در پایش در بختی
 نفس عرش از حرم معراج او
 ز خشنش انگ فلک سبز کوثر
 بیدان بکار حجازه رخس
 در آنها رسته بان زلال ردان
 ملک آشیان گوشه بام او
 جابر و بجهل اش زلف حور
 وی چهره افشاند بر خاک کوس
 دواش سخن عقد کاغذ کشود

سینه بخت و دولت زبانی
 بهر آن لب کش این گفتار در یافت
 که از جاسخی ز سرش سرنگرد
 گویم ز مناشی آوا از قضا
 که گویم ز سلطان معراج خست
 که جز داند پیش چو جز و چه کل
 با گشت اعجاز نیرنگ اف
 چه ترک و چه تاجیک هندو آو
 ز گیسوش اسباب جبل ایتین
 ز قوش دم صبح روشن لقب
 قضیجان ز غوغا شس در آنگی
 اینه عوفاست فصاحت
 نظر جوهر از در تاج او
 ز منجش خیره سار نجوم
 عروس ظفر از خون غازه بخش
 ز شمشیر سیم نیش ردان
 سحر آستان ملک شام او
 نشاند بر ماه و خور عطر نور
 سر از خاک بر زد گل آبرو
 نقیضت از و چه سر خود نمود

[illegible]

[illegible][illegible]

در محراب خورشید نشسته پادشاه
 ز طاعت خلق ارجمندان خم است
 ز درخشش سحر منیر پیش گشت
 چاکه در از دستش ابرو سر
 سناکش خاشاک در زیا فاش
 زبان گریه و ناله شش چکار
 بهار این طراوت که در برگ رفت
 خاک را اگر گشته در سر سست
 بندت حیات که گشتین شود
 جل تو سر چرخ زمین گل است
 بر نسبت زحل از همه برتر است
 کسی ز سفت که مفر نیست
 کسی شکر قح مطالت نکست
 غبار رده لب تراب از دست
 نذر آتش قبول از دانه قبول
 نگیرند اهل تعصب طرد
 خدا نفس بغیرش خزانده است
 بهر شش نباشد اگر گرم گوشش
 رزوناش از خاطر ابل نار
 اگر پیش کافر بر سر نام او
 پراز مهر او گشته و لهام تام

بدو یار و در فرستاده از انفعال
 ز یک نیت پرو خندق کم است
 بهر کج او ز دبان روش گشت
 ز غبار است با بنام با هم جسم
 خاشاکش سحر کفر در با فاش
 سنی بود باغ سخن را بهار
 ز سحر چیده مهر حیدر گشت
 ز خنجرانه سیاست کوثر است
 بهر شش نخل شیرین شود
 که جو لاله صاحب بدل است
 باین پای از سبب تنه است
 ز قشام خلد و سقر یافت
 تمام قشام ز شدت سحر بود
 که از غائب کل غایب نکست
 جز نیست که آبرو خاک کوثر است
 که در رتبه فرد است درج قبول
 که حاصل نگر و کسب این شرف
 در کفایت بکس مانده است
 دل از خاشاک کفر افتد بخوشش
 گران روز محشر نسا زند کار
 خوشش از روز در اگر ام او
 سزد که شود در حیت خاص و عام

در محراب خورشید نشسته پادشاه
 ز طاعت خلق ارجمندان خم است
 ز درخشش سحر منیر پیش گشت
 چاکه در از دستش ابرو سر
 سناکش خاشاک در زیا فاش
 زبان گریه و ناله شش چکار
 بهار این طراوت که در برگ رفت
 خاک را اگر گشته در سر سست
 بندت حیات که گشتین شود
 جل تو سر چرخ زمین گل است
 بر نسبت زحل از همه برتر است
 کسی ز سفت که مفر نیست
 کسی شکر قح مطالت نکست
 غبار رده لب تراب از دست
 نذر آتش قبول از دانه قبول
 نگیرند اهل تعصب طرد
 خدا نفس بغیرش خزانده است
 بهر شش نباشد اگر گرم گوشش
 رزوناش از خاطر ابل نار
 اگر پیش کافر بر سر نام او
 پراز مهر او گشته و لهام تام

در محراب خورشید نشسته پادشاه
 ز طاعت خلق ارجمندان خم است
 ز درخشش سحر منیر پیش گشت
 چاکه در از دستش ابرو سر
 سناکش خاشاک در زیا فاش
 زبان گریه و ناله شش چکار
 بهار این طراوت که در برگ رفت
 خاک را اگر گشته در سر سست
 بندت حیات که گشتین شود
 جل تو سر چرخ زمین گل است
 بر نسبت زحل از همه برتر است
 کسی ز سفت که مفر نیست
 کسی شکر قح مطالت نکست
 غبار رده لب تراب از دست
 نذر آتش قبول از دانه قبول
 نگیرند اهل تعصب طرد
 خدا نفس بغیرش خزانده است
 بهر شش نباشد اگر گرم گوشش
 رزوناش از خاطر ابل نار
 اگر پیش کافر بر سر نام او
 پراز مهر او گشته و لهام تام

در محراب خورشید نشسته پادشاه
 ز طاعت خلق ارجمندان خم است
 ز درخشش سحر منیر پیش گشت
 چاکه در از دستش ابرو سر
 سناکش خاشاک در زیا فاش
 زبان گریه و ناله شش چکار
 بهار این طراوت که در برگ رفت
 خاک را اگر گشته در سر سست
 بندت حیات که گشتین شود
 جل تو سر چرخ زمین گل است
 بر نسبت زحل از همه برتر است
 کسی ز سفت که مفر نیست
 کسی شکر قح مطالت نکست
 غبار رده لب تراب از دست
 نذر آتش قبول از دانه قبول
 نگیرند اهل تعصب طرد
 خدا نفس بغیرش خزانده است
 بهر شش نباشد اگر گرم گوشش
 رزوناش از خاطر ابل نار
 اگر پیش کافر بر سر نام او
 پراز مهر او گشته و لهام تام

سابقہ نامہ نمبر ۱۰

2000

10

جہاں تک ممکن ہو

3/10/03

10

۱۰۰



سید محمد تقی



علیٰ بن ابی طالب

مجلس شورای اسلامی

باسمہ تعالیٰ

میشکلی خواست

دستورالعمل آراء و
توصیهات

منزل منور

فریاد و گریه

دریغ و مستشراز

مجلس شورای اسلامی

[illegible]

[illegible]

سیدنا محمدؐ

[illegible]

19.

[illegible]

وفا آقا محمد رسول الله
رسید که کعبه شریف
تا در مدینه رسید
بجای که کعبه شریف
است در مدینه
در کعبه شریف
در کعبه شریف
در کعبه شریف
در کعبه شریف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p>نیاستند سخن تو به زبان این از دست تو سخن سماعی نه زبان تو بخیل گشت این چنین نقد سانه</p>	<p>نیز هرگز گشت سخن این چنین سخن شنود بسیار در تو به زبان پیش ترده تا زبان سبب نیار</p>
<p>حکایت</p>	<p>حکایت</p>
<p>اگر گم گشت زانو زانو خوش که رگهایش را زخم نماند مجوس نهند تا اسید آنه دل بر ملاک پس از سینه ناکه که آید بهوش که استاده زرد یک او آفتاب در روز و شب که بر لبش آب گشت گریه تو به از عاصیان کنند رحم بر خود بر اسب خدا که در لوبه تو به در هم گداخت نیار و اگر تو به اشش در زرا اگر تو به آلودگر دو نفس اگر تو به سنگین تر از کوه نیست که بر دل از ان شکست نیست چون شکست داشت بر از شکست که در پاس شان حاسی معطر اند در دزد در دیده داد نگاه ز قیمت نقد پیچیده دار</p>	<p>که اندر پیا بان سیکه سینه زندان آفتاب در حبه در تاب عطش آخر است به خاک رود و بوش بر دل ز غمش بوش کنند جلوه کم که زده اشش در قطر که از سایه اش نیست در آفتاب چنان خوش شود خوش سودا خان خوش آنکس که جید رضای خدا بکامل عیار به کس غم گداخت رود بر دل از تیر عصیان شود پاک در لب سخنهای کس خلاصه ز سیلاب اندوه نیست که بر تو بچو بکشد دست شکست لبه تو به از شیشه نازکتر است دل نازکی و تو به به هم گوهر اند تا بر اشش خود جو خیزد گناه سیر بر بابت تو به استوار</p>

ساسانه تا زمانه امیر
 وزیر عمارت را
 بنیادهای قلع و قمار
 که غرض از بنیان است
 که نشاند و در وسط محاسن
 که بنیاد ازین در میان
 عید و روزیانیان است
 غلبه شش **طی**
 از ناد که بر فو نه است
 بنیاد آب و خاک است
 باشد از **طی**
 از فو نه است
 بود که چو بس است
 از **طی**
 تا زمانه امیر
 بنیاد ازین در میان

1914

در معلوم شود
از وقت ۱۲
در ششای آن شب ساری
آن تا وقت ۱۲
در وقت ۱۲
بر تو بدوست شست
بگشاید از آن بدول
مرد شستن بهست
از وقت ۱۲
دل ندگی در تو به برزد
ایم اصل اندوست
به او به ۱۲
از وقت ۱۲
که هرگاه به آتش
سند

(Handwritten signatures)

۴۰
 در کج قفس و کسب
 ترا عیب اسرافت نادر بس
 اگر تظرو خواه منند همچون بد
 نگردد از این بد را در کرم
 سپهر کن بر اسکی که کسب رز
 نه باشد اگر شاه شکوه است
 بود نشان اگر دل سپهر جان و بند
 کند را چنین ستم سر خرم پیر
 خود را ز دل دشمنان بر نشان
 بدارند ایشان چه اسد در ریغ
 که سیراب از زینش شاه نیست
 شمشاه گریه عادل و باذل است
 مشونا قمر ظالمان عا دسلی
 مهر که چه صدف خانه آباد کن
 بر نشن درین صدف خویش دان
 نه بیند اگر صرفه زری و سبت
 مشه بهر فردا که تو در باطل
 که دیننده ز لالان عینش طنباب
 با سپهر کند شاه بهار آن شکار
 چو در کاروان وز بکشاد تنگ
 سر ز راه زن بر سر راه زن

در کج قفس و کسب
 ترا عیب اسرافت نادر بس
 اگر تظرو خواه منند همچون بد
 نگردد از این بد را در کرم
 سپهر کن بر اسکی که کسب رز
 نه باشد اگر شاه شکوه است
 بود نشان اگر دل سپهر جان و بند
 کند را چنین ستم سر خرم پیر
 خود را ز دل دشمنان بر نشان
 بدارند ایشان چه اسد در ریغ
 که سیراب از زینش شاه نیست
 شمشاه گریه عادل و باذل است
 مشونا قمر ظالمان عا دسلی
 مهر که چه صدف خانه آباد کن
 بر نشن درین صدف خویش دان
 نه بیند اگر صرفه زری و سبت
 مشه بهر فردا که تو در باطل
 که دیننده ز لالان عینش طنباب
 با سپهر کند شاه بهار آن شکار
 چو در کاروان وز بکشاد تنگ
 سر ز راه زن بر سر راه زن

میدان دکان نجیب رخسار منند
 چو عیب غیر از خدا نیست کس
 ز گنجایش خواست افزون بد
 به بخشش ترا و منند بر درم
 چو گشتند در سینها میل رز
 بت ملک شکل در آید بدست
 دلیران بهایت سر ترسان دهند
 کیمت که زین زرش نیست برین
 چو بیکان ناک شود زرش نشان
 چو دارند از چهره لالان زرد ریغ
 به نشانه خون بدخواه نیست
 عیار ز سلطنت کامل است
 مننه گوشتش بر مسکان بادشاه
 بکن خانه یک ستمگر زین
 چو عامل کند صرفه خاطر نشان
 کند صرفه بین رتبه شاه پست
 به تو فی یک دانگ از پیر زال
 دران خیمه آتش زده آفتاب
 عجز ز کس که غرضش بر و باز دار
 سخن و از فرمان و بسته تنگ
 بچه چاه کن در تر چاه کن

در کج قفس و کسب
 ترا عیب اسرافت نادر بس
 اگر تظرو خواه منند همچون بد
 نگردد از این بد را در کرم
 سپهر کن بر اسکی که کسب رز
 نه باشد اگر شاه شکوه است
 بود نشان اگر دل سپهر جان و بند
 کند را چنین ستم سر خرم پیر
 خود را ز دل دشمنان بر نشان
 بدارند ایشان چه اسد در ریغ
 که سیراب از زینش شاه نیست
 شمشاه گریه عادل و باذل است
 مشونا قمر ظالمان عا دسلی
 مهر که چه صدف خانه آباد کن
 بر نشن درین صدف خویش دان
 نه بیند اگر صرفه زری و سبت
 مشه بهر فردا که تو در باطل
 که دیننده ز لالان عینش طنباب
 با سپهر کند شاه بهار آن شکار
 چو در کاروان وز بکشاد تنگ
 سر ز راه زن بر سر راه زن

[illegible]

معقرب بنماوان مفریاسے کھار
 مشوغاقل از حال زندانیان
 سجا سے کہ باشد سیاست سجا
 شود خون جبارہ گر مباح
 ز شیرینے و تنگے لطف و قہر
 مکش ہر جمع زروسم رنج
 محبوبش افغان از دھڑون ہمنہ
 چنان ساز بیگانہ را دشمن
 ہمہ گر نہان سے رود ظلم فاش
 بود و نمہ بنایان عاجز انوار

ساقی کی خدمت میں پہنچا
 میرے کہ کوئی خون آلود
 سیاح شہرِ ازلِ اقصیٰ
 ز قہرِ کارِ کن اسے
 پاسے تحقیقات
 اول شہرِ برائین
 فیضِ طغیانی کی بعد
 زویرین زہرِ اسے
 قتلِ دستانِ ہولت
 اسے اگر
 غلامِ عراقِ اردوان از
 کو نشانِ کشتہ ۱۲
 کہ وہ غلامِ غارت
 ۱۳

۱۰

چنین داد قیصر بنیاقان پیام
که دارند شایان چنین استیاد
ولی افتاده در فکر این روز و شب
و گرازد و آئینست تقسیم ما
پس از سطر راه و ادائی خطاب
چنین یافت با فتح که نزد یک کوه
تر افتد باید آسنا نشست
به آید چو آن غنجل از بیخ و تن
شدندش بان سرزمین رهنما
نزد پادشاه خاکی بلند

[illegible]

۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

رستم روز جزا ملاک حساب
 شب در روز دایم در اندیشه باش
 بجز شب شد بخت اگر بهمانه
 و اگر واپس افتاده کارت بکوش
 نهادند میسران لیل و نهار
 به نیکت و بد خود تو خود بازرس
 بنام تو صد شکر و شکر چشند
 شکفته اند در تماشای تو به
 بیارای باطن به از ظاهر است
 سخن بان ز تو عشق مطلوب نیست
 براسکے کسان عشق و دلبران
 نباشد پندیده دیده و زار
 ز آتش رخاں به دل افکار
 بیالای از آن مشو تیر جنگ
 کند تا گشت تو دشمن اسپر
 محبت در آینه جان شکست
 بهوش از شکر خنده گیر دکنار
 گل باغ معشوقیت بر سرست
 بجان میکشد و بهر نازت بناز
 همه عاشق اند از تو به بندگی
 تو شایسته همه کارشایان کن

چو هر شب نشینی براسک حساب
 که چون بود با خلق روزت شش
 لشکر اند در سجده تارک بهاس
 و اگر خامی گشت دایم بچش
 که در آتش بر اوقات سخن مدا
 و کالت نمی آید اینجا ز کس
 حلاوت بکام تو که در کشند
 که میند گاشن زبالا شے تو
 که دانای و دنیا بود ناگشت
 دل شه رعیت شود خوب نیست
 بناید نهادن ترا دل بران
 ز بالغ نگاهان بطفلان نلند
 رگ جان ز شرکان بهشت برده
 که رحمت کند کو ستم روز جنگ
 خم زلفت ز کاکل بگردن بگیر
 اگر نقش با ساره رویان نشست
 رود از تو که ز سر شش بکار
 جهان جز از ملک عاشق ترست
 نیاز تو به خاص یا شب نیاز
 بقدر بهمان کوشش در بندگی
 نماز جسم در صفتا نه کن

این شعرها را در کتاب
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این شعرها را در کتاب
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سلسله
 ۱۲
 غرض از آنکه
 اعلام است
 که در شهرها
 سلسله
 ۱۳
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۱۴
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۱۵
 بلاست
 که در شهرها

بخیر آدسے آدسے خود کم است ز روشن نهادان سحر خاندن نیند اعظم اخلاص خالص است غرض گمراہ از مغربش و در خوش که من دارم اندر زلفش سخن نشان آنکه نقشش شست سبب نباید دشمن را گلگی نیست که من دارم اندر زلفش سخن نشان آنکه نقشش شست سبب نباید دشمن را گلگی نیست که من دارم اندر زلفش سخن نشان آنکه نقشش شست سبب نباید دشمن را گلگی نیست	نخواهد شد از هر چه در عالم است ز مردم نژادان اثر ماندن ز جمله نقشش صدر عاقل است خوششان کنند آه و فغان خوش بگویند که در وفا کون ز کس که بوسه رفا یافت ز اهل زبان راسته کن طلب که آید چنین سخت با من بدست که در میان آور از اهل کار اگر بآیدت که در گنجی تلف و ز پیوسته در اشغال دنیا کینیل و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه
--	--

در معرفت این عباد

و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه	و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه و ز پیوسته که باشد ز بس نیکخواه
--	--

سلسله
 ۱۶
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۱۷
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۱۸
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۱۹
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۲۰
 بلاست
 که در شهرها

سلسله
 ۲۱
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۲۲
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۲۳
 بلاست
 که در شهرها
 سلسله
 ۲۴
 بلاست
 که در شهرها

مجلس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

1952

Handwritten signatures and notes in Urdu script, including the name "محمد علی" (Muhammad Ali) and the date "۱۳۰۲" (1302).

نازم گمان بس با کفایت خویش
 که در دست بذاست راه دلم
 سپهرم با قبائل افتادگی
 بپوشد شرام خرام خراب
 ز نه جرم دستم که ده زور
 گشته گزند دست و زهر
 چو در باغ ذوق سخن نشامم
 ز برگ گل غنچه فدا گشتم
 ندانستد عاجز گشته تیغ من
 ز نهر کم سجا بس زنجیره است
 قلم بر خدایه نشود ده ام
 درین ره باین خاکساری که گشت
 چو گشته شیر گدای گشتم
 کجا شیر آید آن حال پیش
 چه بنیان نیم بر دبار آن چنان
 بنود افتد زبستم در وفاق
 شوم سوده الماس بر پیش کس
 اسیر خودم دان گر آزاد
 سلام کنم و سجده ازین طلب
 بهر احوال تا اول کشت
 بهر حال گشته بجزایر کشت
 حاصل جبار و تال خدایست

بنارم با کفایت خویش
 که در دست بذاست راه دلم
 سپهرم با قبائل افتادگی
 بپوشد شرام خرام خراب
 ز نه جرم دستم که ده زور
 گشته گزند دست و زهر
 چو در باغ ذوق سخن نشامم
 ز برگ گل غنچه فدا گشتم
 ندانستد عاجز گشته تیغ من
 ز نهر کم سجا بس زنجیره است
 قلم بر خدایه نشود ده ام
 درین ره باین خاکساری که گشت
 چو گشته شیر گدای گشتم
 کجا شیر آید آن حال پیش
 چه بنیان نیم بر دبار آن چنان
 بنود افتد زبستم در وفاق
 شوم سوده الماس بر پیش کس
 اسیر خودم دان گر آزاد
 سلام کنم و سجده ازین طلب
 بهر احوال تا اول کشت
 بهر حال گشته بجزایر کشت
 حاصل جبار و تال خدایست

نازم گمان بس بافتن خویش
 که در دست مژده است نه راه و دلم
 سپهرم با قبایل افتاد و گس
 بپوشانم شرابم خرابم خراب
 ز پنهان جرمم رستم که ده زور
 کشته گر فرو دستم و زهر
 چو در باغ ذوق سخن نشانی
 ز برگ گل غنچه خندانم
 مژدانه عاجم کشته تیغ من
 ز زهر کم سحر کس زنجیره است
 قلم بر خند شبنم و نیش و ده ام
 درین ره باین خاکسار که گشت
 چو گشته شیر کبابیستم چنان
 کجا شیر آید آن حال پیش
 چه نهان غیم بود بار آن چنان
 بنود افتد رستم و رفاق
 شوم سوده الماس بر پیش کس
 اسیر خودم دان گر آرد و ده
 سلامم کن و سجده ازین طلب
 هر اوج و جفا تا اول کشت
 چو در کشته تر از جاسک و نقل ارم
 چو در جد او تلال عباد است

بنارم با کشته صاف خویش
 صفاست نه او در آب و دلم
 چو آینه نقشم از ساد و گس
 ز تاب شرابم کبابم کباب
 با نیک کم در من افتاد شور
 سحر رشید پیش داده طعم جلا
 ز یک تار گل صدین شبنم
 بپیش من گلده خندانم
 ترس خاک گردیده در من
 لبم حرفم که خود نسجیده است
 که خود را کم از هیچ نشود ده ام
 بمن و حریفم بهر صفت
 نترسم که شرمم چو طعم کین
 که رو با شرمم آید بیکال پیش
 که حرفم سبک را نذر ام که آن
 که بنیا و یارم بهر منم رفاق
 خود در گریخم پیش کس
 بنه بر سرم پا گرفت و ده
 گل پیش من آرد و کاش طلب
 بر جفت خط تلال کشت
 کس که کند اشتباه خط است

[illegible]

۱۱ اوست
 ۱۲ قبول
 ۱۳ قبول
 ۱۴ قبول
 ۱۵ قبول
 ۱۶ قبول
 ۱۷ قبول
 ۱۸ قبول
 ۱۹ قبول
 ۲۰ قبول
 ۲۱ قبول
 ۲۲ قبول
 ۲۳ قبول
 ۲۴ قبول
 ۲۵ قبول
 ۲۶ قبول
 ۲۷ قبول
 ۲۸ قبول
 ۲۹ قبول
 ۳۰ قبول
 ۳۱ قبول
 ۳۲ قبول
 ۳۳ قبول
 ۳۴ قبول
 ۳۵ قبول
 ۳۶ قبول
 ۳۷ قبول
 ۳۸ قبول
 ۳۹ قبول
 ۴۰ قبول
 ۴۱ قبول
 ۴۲ قبول
 ۴۳ قبول
 ۴۴ قبول
 ۴۵ قبول
 ۴۶ قبول
 ۴۷ قبول
 ۴۸ قبول
 ۴۹ قبول
 ۵۰ قبول
 ۵۱ قبول
 ۵۲ قبول
 ۵۳ قبول
 ۵۴ قبول
 ۵۵ قبول
 ۵۶ قبول
 ۵۷ قبول
 ۵۸ قبول
 ۵۹ قبول
 ۶۰ قبول
 ۶۱ قبول
 ۶۲ قبول
 ۶۳ قبول
 ۶۴ قبول
 ۶۵ قبول
 ۶۶ قبول
 ۶۷ قبول
 ۶۸ قبول
 ۶۹ قبول
 ۷۰ قبول
 ۷۱ قبول
 ۷۲ قبول
 ۷۳ قبول
 ۷۴ قبول
 ۷۵ قبول
 ۷۶ قبول
 ۷۷ قبول
 ۷۸ قبول
 ۷۹ قبول
 ۸۰ قبول
 ۸۱ قبول
 ۸۲ قبول
 ۸۳ قبول
 ۸۴ قبول
 ۸۵ قبول
 ۸۶ قبول
 ۸۷ قبول
 ۸۸ قبول
 ۸۹ قبول
 ۹۰ قبول
 ۹۱ قبول
 ۹۲ قبول
 ۹۳ قبول
 ۹۴ قبول
 ۹۵ قبول
 ۹۶ قبول
 ۹۷ قبول
 ۹۸ قبول
 ۹۹ قبول
 ۱۰۰ قبول

چو اشتهایم شود حسن را شکر
چو جوهر شناسی کند سبب شعور
کسی چون بر دبا طبعیست
در آن حلقه مثلاً کان را چه حال
چو رونق معنی را در آن آتش
بگردن راقدا دسمنه بچاه
شود پرتوه صبر و طاقت تنگ
و سبب مشکله این ماجرا
ز تخمین بیجا چه گشته خجل
خوش آن نکته پرور صاحب دوا
نیوشنده عیش موزون نگردد
که از شعله شعر شعریه شرار
و سرودن بنیاد آشفته ام
نه از هر اسیر است بلوق سخن
نمی یابم از ذوق کس را و خود
جبل تابک بعد از نیم بران
نبوده و کار گیرم ز بهوش
نشانید چون لب خوشی سبب است
برایشان در خفا نوال چه بپست
نه هم پیشگان خود چه گوید کسی
ز دم شان فسرده است باز از شعر

منبذ و دکان ناز پرست
بر تاب الکاشش آب بوز
که بر پا طلاق و در او سبب
که جویند کوران بکفت خواب و حال
که حاضر نباشند اهل سخن
چو بر گوشش بیگانه انگند راه
چو معنی گر است تخمین بیک
که تخمین کنند و نباشد بجا
بخواندن اگر چون رود و مثال
که جا کرده در دل بدجمل بجا
که منشون نگردد و منون نگردد
نگردد و سبب گرم ذوق ادبزار
که بهر خود و چون خودی گفته ام
بر آن سبب جاست ذوق سخن
همان میرسم خود بفریاد خود
که گیرم زبان یا در ایل زبان
که در محاسن کور چشمست گوش
که در کتب کج شان زبان گشته برست
ز خود و سبب دور با پند است
نظارند از ایشان چه بود کسی
نگردد و ذوق سبب طلاق مار شعر

چو اشتهایم شود حسن را شکر
چو جوهر شناسی کند سبب شعور
کسی چون بر دبا طبعیست
در آن حلقه مثلاً کان را چه حال
چو رونق معنی را در آن آتش
بگردن راقدا دسمنه بچاه
شود پرتوه صبر و طاقت تنگ
و سبب مشکله این ماجرا
ز تخمین بیجا چه گشته خجل
خوش آن نکته پرور صاحب دوا
نیوشنده عیش موزون نگردد
که از شعله شعر شعریه شرار
و سرودن بنیاد آشفته ام
نه از هر اسیر است بلوق سخن
نمی یابم از ذوق کس را و خود
جبل تابک بعد از نیم بران
نبوده و کار گیرم ز بهوش
نشانید چون لب خوشی سبب است
برایشان در خفا نوال چه بپست
نه هم پیشگان خود چه گوید کسی
ز دم شان فسرده است باز از شعر

چو اشتهایم شود حسن را شکر
چو جوهر شناسی کند سبب شعور
کسی چون بر دبا طبعیست
در آن حلقه مثلاً کان را چه حال
چو رونق معنی را در آن آتش
بگردن راقدا دسمنه بچاه
شود پرتوه صبر و طاقت تنگ
و سبب مشکله این ماجرا
ز تخمین بیجا چه گشته خجل
خوش آن نکته پرور صاحب دوا
نیوشنده عیش موزون نگردد
که از شعله شعر شعریه شرار
و سرودن بنیاد آشفته ام
نه از هر اسیر است بلوق سخن
نمی یابم از ذوق کس را و خود
جبل تابک بعد از نیم بران
نبوده و کار گیرم ز بهوش
نشانید چون لب خوشی سبب است
برایشان در خفا نوال چه بپست
نه هم پیشگان خود چه گوید کسی
ز دم شان فسرده است باز از شعر

سائے نامی که در
 که در شمس کنند
 اندازن گشایان مسطور
 نقشش و لغویات
 زادها فن مایه بایچین
 زنج دقانون فیم است
 که در جلال آن اوردن
 که کب در خط طویل در
 عمن که در آن مقدار
 حرکات مراکز کرب
 باشد در حرکات
 شاد و سرور و طاعت معلوم
 که کنند و افشار
 شدن در صلاح این فیم
 ۱۰

که که در دوازده ایشان سبج چه میشد که می شد نشان نشان که از نظرات است نشان در حقیقت که مینه و با س در احسن زمان نه در سخن لیک سبزه اند در آن لفظ آسب بکار آورند که چون که باشد نفس نشان بر خراشان گل تاز و گوشت سب برو باه باز نه غرضی کنند سبزه و غزل در میان افکنند نه صاحب تمیزان و سبقت دل روشن و سبقت صاحبیت بدقت بگردند بر پیش و پس که ان بر کس حشر او را چه اسد بقدر و نذر که در آن چرا نه سخنش شامی که گشت هم بزر بر سبقت ارز و صیت تقصیر من که شد شاعر بهر مایه عار جز این شعر ناقص که سبب دگر که سبب فراز است قس شیب شریک اند اما شریک زبان	بهر سبب چه در وقت علم شان سبیه مار جان رستم سخن که در سبب نشان مبین سخن و دشت و ریح محبت این قرآن زربا که در ترس که بجز ده اند چه خسل سخن ترس بار آورند چنان خفگی از طبع شان چیده غم سخن شان ز خاکشاک خوش خفا باین نقص صاحب کس کنند حجاب ادب بر که ان افکنند در لیا که فاسد است شمر و دیار نه انتم اندامیکه انصاف صیت نه اصلاح اگر دم زندگانی که سبب که در لفظ سبب آورند چه اسد ز انصاف دور آن چرا خدا این نمک در دویاست شود چه خوشش با شمایر نیاید سخن که این مهران غم کنند شکار نمایند باری بابل منبر چنین داد محبت نگون شان نوب چرا زین شریکان کس آید بجان
--	---

سائے نامی که در
 که در شمس کنند
 اندازن گشایان مسطور
 نقشش و لغویات
 زادها فن مایه بایچین
 زنج دقانون فیم است
 که در جلال آن اوردن
 که کب در خط طویل در
 عمن که در آن مقدار
 حرکات مراکز کرب
 باشد در حرکات
 شاد و سرور و طاعت معلوم
 که کنند و افشار
 شدن در صلاح این فیم
 ۱۰

طالع

سائے نامی که در
 که در شمس کنند
 اندازن گشایان مسطور
 نقشش و لغویات
 زادها فن مایه بایچین
 زنج دقانون فیم است
 که در جلال آن اوردن
 که کب در خط طویل در
 عمن که در آن مقدار
 حرکات مراکز کرب
 باشد در حرکات
 شاد و سرور و طاعت معلوم
 که کنند و افشار
 شدن در صلاح این فیم
 ۱۰

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

نیاید که این بر روی این گردان
شوم گاه خورشید و گاه شب
گه هم غم گه در غمستان
صعود آفتاب و پیوند آفتابین
ریش پندیان گرد اندک
نباشم اگر غم بدیستم
زنجبستم گلم که غم غمستان
نه زدی که نه یک از دور دور
نه از غمستان نه از کار خودم
پروبال باز شد نه از دور دور
کعبه همیشه شیر زوران شوم
ز پیر و جوان دارم این الناس
به بنده اگر معنی سینه ریش
همه یار و یار و آشنا شوم
اگر درج لفظ نه بنده
شوند از بگو تا می دید و باز
نباشد اگر روشنی در بیان
ز غامی است این از زوئی ز پویش
نمید آفتاب در و فاق
بالیشان چه در دست سودا و من
ولیکن از این هیچ اندیشه نیست

عجب که غمستان فتاده میزان لاف
سگ و در غمستان سگ در غمستان
سگ آسمان غم گه آستان
اگر است پرست نه آن و نه این
نیم و این از پی روان این بس
قبل است اینهم که ردیستم
ولیکن کرم غم غمستان
نگاه در میزان خیر الامور
سخن میسم بقدر خود میسم
اگر باشد هم با سگ که ده ام
همان شیره کرم شیر موران شوم
که همیشه در عیب دار بنداس
در میسم نو از نه از غمستان
شکست مرا میسای شوم
میکنند شش لبالب زور
شان زبان شان مگر و در زبان
زحاکه فتنه بر تو بر آن
که از غم میسم بر نیارند جوش
که از ایشان جفاست رود و فاق
که گردند لال کالای من
نیم رو که رو که در غم نیست

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

که دید این چنین لبست و افروز	که از رنگدازش غبارست روز
گفت در گریبان گل خسته آن	که ریز و بپاشد سر مشهور آن
شد از مهرش مایه در سینه اش	که خورشید شد در گنبدینه اش
با ستاد شیشه خلق بکشتب نهاد	که روشن کنند از بهشت شعور او
ز تاب درون تا به گرد و دگر	نفس گر بچیند هواست به سحر
بکشد کاغذش بچینه زنده است	ببوسد نسیم سحر زنده است
بکشد زخمت بیداری از کوی خواب	ببوی از لال سحر زنده است
شود شسته از سینه خاص و عام	بکشد بکشتب زخمت تمام
بکشد بکشد باین آب و تاب	بباید نفس ز بقیه آفتاب
نخست به چشمان بپوشد سحر	نخست به دامن جزیره سحر
از دور چشمان بکشد	وزود در دهنها سخن بکشد
بکشد سحر از بکشد	خس و خار بود سحر گشت
چنان در بکشد سخن به چکد	که از آن تازگی برهن سحر
ز طبیعت سخن گشته نازک چنان	که بکشد نازک نیاید گران
خیالت گر از روح نازک گشت	از آن طبع مدوح نازک گشت
رعدا جو سحر فاطمه کن	سخن گر در از ست کو تا کن
ز فکر تو سحر لول عرض سخن	بکشد نشین چشمت عرض سخن
پیشتر آن کو سحر رسان نامه را	ز فرموده پاسداری نامه را
ز دل سحر افکار انجام کشش	سخن سحر کوس بر با کشش
بیا سحر سحر بر تو ختم آبروس	بدیده سحر سحر باین خفا کشش
که لب بر کشایم به بندم زبان	ز آغای ز در انجام این داستان

۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰

شمع گرام در میان کشید
 که این دور که تا بید برشته
 بکار بی که به او حرام است نیست
 درین عالم آمد بگوش این مقال
 ز رخسارین به اختر سبقت او
 به سبقت سبقت کا فتاده درین سحر تاب
 شود و محنت ز محاسن سرور بی
 و سله دار در این کار صبر بی بکار
 چو از غیب شد گوش ز دین نزدیک
 دل از محنت و غم کناری گرفت
 و سله حبیب طاقت نمیشد رفو
 زده سال افزون برین سرگزشت
 ز شبها شیوه دل در آمد بشور
 به شسته سر شک یار بی عکید
 علم شد بنور بی در آفتاب
 ز بس غم ز غم بس غم
 دران های و به شمع گشت روشن
 شنیدن ازین نام چون بابت کام
 خموشی ز دل خست بیرون نشاند
 در نفس شده باز به روزه طبع
 زبان در ثنائی غنچه خم ششم

شمع گرام در میان کشید
 که این دور که تا بید برشته
 بکار بی که به او حرام است نیست
 درین عالم آمد بگوش این مقال
 ز رخسارین به اختر سبقت او
 به سبقت سبقت کا فتاده درین سحر تاب
 شود و محنت ز محاسن سرور بی
 و سله دار در این کار صبر بی بکار
 چو از غیب شد گوش ز دین نزدیک
 دل از محنت و غم کناری گرفت
 و سله حبیب طاقت نمیشد رفو
 زده سال افزون برین سرگزشت
 ز شبها شیوه دل در آمد بشور
 به شسته سر شک یار بی عکید
 علم شد بنور بی در آفتاب
 ز بس غم ز غم بس غم
 دران های و به شمع گشت روشن
 شنیدن ازین نام چون بابت کام
 خموشی ز دل خست بیرون نشاند
 در نفس شده باز به روزه طبع
 زبان در ثنائی غنچه خم ششم

[illegible]

ماہنامہ تعلیم و ترقی

فصل در بیان این که تا چه حد
نیست که در این کتاب

[illegible]

حسن الزمك بنالده آن
مست اسه آن
کنگا شتر اسه آن

۴۱۵

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

۱۰۰

پیشین بران

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

(Signature)

۲
 در عالم کجا در طایفه اندیش
 گران هر روز در غم و غم است
 بشهر که که بر دار از رخ نقاب
 اسیران باین لشکر دارد کار
 اگر عشق باین ز اهل فن است
 از دشت در دشت و شکر نت
 نهالیت فردوس در سایه اش
 چراغی است که جلوه نور باین
 ز کیفیتش سینه اهل پیش
 ز کیفیتش در فضاست شمار
 بیزان دست کشایان دل
 ازین پیش کلک معانی نگار
 بر اعم که صفی است نگاشت
 کنون گشته بلسم روان آفتاب
 فرو چید و مجلس خفتار
 چهار اکت اول قلم داد نشان
 معانی در الفاظشان داده ام
 بر اعم که نام ترا در جهان
 بتاریف اگر عرض میدادش
 چه با فرق و نگارفت و کار
 ز دریت سخن را جز نیست که نیست

در عالم کجا در طایفه اندیش
 گران هر روز در غم و غم است
 بشهر که که بر دار از رخ نقاب
 اسیران باین لشکر دارد کار
 اگر عشق باین ز اهل فن است
 از دشت در دشت و شکر نت
 نهالیت فردوس در سایه اش
 چراغی است که جلوه نور باین
 ز کیفیتش سینه اهل پیش
 ز کیفیتش در فضاست شمار
 بیزان دست کشایان دل
 ازین پیش کلک معانی نگار
 بر اعم که صفی است نگاشت
 کنون گشته بلسم روان آفتاب
 فرو چید و مجلس خفتار
 چهار اکت اول قلم داد نشان
 معانی در الفاظشان داده ام
 بر اعم که نام ترا در جهان
 بتاریف اگر عرض میدادش
 چه با فرق و نگارفت و کار
 ز دریت سخن را جز نیست که نیست

در عالم کجا در طایفه اندیش
 گران هر روز در غم و غم است
 بشهر که که بر دار از رخ نقاب
 اسیران باین لشکر دارد کار
 اگر عشق باین ز اهل فن است
 از دشت در دشت و شکر نت
 نهالیت فردوس در سایه اش
 چراغی است که جلوه نور باین
 ز کیفیتش سینه اهل پیش
 ز کیفیتش در فضاست شمار
 بیزان دست کشایان دل
 ازین پیش کلک معانی نگار
 بر اعم که صفی است نگاشت
 کنون گشته بلسم روان آفتاب
 فرو چید و مجلس خفتار
 چهار اکت اول قلم داد نشان
 معانی در الفاظشان داده ام
 بر اعم که نام ترا در جهان
 بتاریف اگر عرض میدادش
 چه با فرق و نگارفت و کار
 ز دریت سخن را جز نیست که نیست

در عالم کجا در طایفه اندیش
 گران هر روز در غم و غم است
 بشهر که که بر دار از رخ نقاب
 اسیران باین لشکر دارد کار
 اگر عشق باین ز اهل فن است
 از دشت در دشت و شکر نت
 نهالیت فردوس در سایه اش
 چراغی است که جلوه نور باین
 ز کیفیتش سینه اهل پیش
 ز کیفیتش در فضاست شمار
 بیزان دست کشایان دل
 ازین پیش کلک معانی نگار
 بر اعم که صفی است نگاشت
 کنون گشته بلسم روان آفتاب
 فرو چید و مجلس خفتار
 چهار اکت اول قلم داد نشان
 معانی در الفاظشان داده ام
 بر اعم که نام ترا در جهان
 بتاریف اگر عرض میدادش
 چه با فرق و نگارفت و کار
 ز دریت سخن را جز نیست که نیست

خاتمه الطبع

بعد حمد و سپاس ایزد بی انتها و درود بر رسول مجتبی مژده جاو که درین آوان
فرحت توانان که عالمیان استاگین صهبای قدر نظر و نظر دین و خاری جل
این معنی کسیر طرف است کتاب عدیم الجواب ساقی نامه انوار الین
ظهوری را که انجمن غزوبت مضامین لذت آمیز طبع صافیه
فائقان مژه علم شهر اربابان حقیق محتوم فرد و میان سرت انگیزت
و خلاوت و لطافت الفاظ نگینش بشایه که ازین منادیت و اجرای
آنها هر لب زبان فصاحت سبحانی بجز فیضی که از ان ظهور
جلوه می دهد همانا ظریف اربابی گفتش میسر کار پر و ازان
سطح نامه صاحب جودی که از کاسه لیلی فیض آن برآمده را
ندام در سخاوت و بهایست غلط گفت بل عالمی بیایمن
بذل افضل خوش کامروالی و الا هم خود اختصم صفات
فتوت و قدر وانی او چنانکه دانی شهره آفاق است
و اشهر اسم بایش پیش جمهور
مشهورت بطبع فول کشور
کامپوزیکال تصحیح و تنقیح
ماه جولای ۱۳۵۷ خورشیدی
ختمام پوستاندنا بینه و کریم

۲۲۵

بقلم محمد رفیع عباد الحق
بانی لال متخلص تویر شیرین

۷۴۲۵
۲۰

۸۹۱۵۵

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

۷۴۲۵

۷۴۲۵

۷۴۲۵

فٹ ۸۹۱۵۱۵۸
 نظام س
 ۵۵۲
 ساتی نامہ ظہوری

Date	No.	Date	No.
	۱۷۳۹		